

تاریخ معاصر ایران



حیات صدیقه

نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها

مهدخت صنعتی، افسانه نجم آبادی و غلامرضا سلامی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مکتبہ شریعت و فہم
پیرازہ

سرشناسه	: صنعتی، مهدخت، ۱۳۱۲، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآورندگان	: حیات صدیقه (زمانه و کارنامه) / گردآورندگان: مهدخت صنعتی ۱۳۱۲، افسانه نجم‌آبادی ۱۳۲۵، غلامرضا سلامی ۱۳۴۴.
مشخصات نشر	: تهران: شیرازه، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۰۴ ص: مصور، عکس.
فروست	تاریخ معاصر ایران. مطالعات زنان، زنان پیشگام ایرانی
شابک	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۱۴۸۰ - ۹ - ۰ - ۰
یادداشت	: کتابنامه، نمایه
موضوع	: دولت‌آبادی، صدیقه، ۱۲۶۰ - ۱۳۴۰. - زنان - ایران - وضع اجتماعی - قرن ۱۴ زنان ایرانی - سرگذشتنامه.
شناسه افزوده	: نجم‌آبادی، افسانه، ۱۳۲۵ - گردآورنده
شناسه افزوده	: سلامی، غلامرضا، ۱۳۴۴ - گردآورنده
رده بندی کنگره	: HQ۱۷۳۵/۲ ص ۹ ح ۹ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	: ۳۰۵/۴۲۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: م ۲۴۵۵ - ۸۵

تاریخ معاصر
ایران



حیات صدیقه

(زمانه و کارنامه)



زنان پیشگام ایرانی ۲

میراث



حیات صدیقہ

(زمانہ و کارنامہ)



مہدخت صنعتی، افسانہ نجم آبادی، غلامرضا سلامی

حیات صدیقه (زمانه و کارنامه)

گردآورندگان : مهدخت صنعتی، افسانه نجم‌آبادی و غلامرضا سلامی

طراح جلد : مجتبی افروزی

تنظیم صفحات : خرمشاهی

چاپ دوم: ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۱۴۸۰ - ۹ - ۰

بهاء: ۷۷۰۰۰۰ تومان

نشر و نشر
پیراز

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تلفن: ۲۲۵۴۰۳۱۷ - ۲۲۵۶۰۹۸۳

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
یادداشت ناشر	ج
پیشگفتار	۱
بخش اول: مکاتبات رسمی و خصوصی	۲۷
الف - تلگراف‌ها و نامه‌های رسمی مربوط به نخستین سفر صدیقه دولت آبادی به اروپا	۲۹
ب - نامه‌های خصوصی، از خرداد ۱۳۰۲ تا شهریور ۱۳۰۳	۴۳
ج - نامه‌های خصوصی، از آبان ۱۳۰۳ تا خرداد ۱۳۰۶	۹۷
د - نامه‌های خصوصی، از دی‌ماه ۱۳۰۷ تا اردیبهشت ۱۳۱۷	۱۲۳
ه - نامه‌های خصوصی، نامه‌های از تهران به انگلستان	۱۵۰
بخش دوم: زبان زنان، دوره‌های اول و سوم	۱۵۷
الف - مقاله‌های دوره اول	۱۵۹
ب - اسناد و مدارک مرتبط با توقیف دوره اول	۲۱۸
ج - امتیازنامه دوره سوم و مقاله‌های آن	۲۲۶
بخش سوم: مقاله‌ها و گزارش‌های منتشر شده در مطبوعات، سخنرانی‌ها، مقاله‌ها و دیگر مطالب منتشر نشده	۳۹۷
بخش چهارم: کانون بانوان	۵۸۵
اسناد و مدارک	۵۸۷
جزوه آداب معاشرت در مجامع عمومی	۷۵۳

۷۶۷.....	یک داستان و سه نمایشنامه
۸۳۵.....	بخش پنجم: اسناد و مدارک استخدامی
۸۵۱.....	بخش ششم: یادها و نوشته‌هایی دربارهٔ صدیقه دولت آبادی و زبان زنان
۹۱۹.....	پیگفتار
۹۴۷.....	تصاویر و اسناد
۹۷۱.....	نمایه

یادداشت ناشر

"هیچ شک نیست که مردان ... هر خوبی را برای خود می‌خواهند.
آیا ما زنان هم باید سکوت کنیم؟ نه! بس است.
سکوت و گوشه‌نشینی ما را به چاه نیستی انداخته."^۱

خواسته اصلی مشروطه‌خواهان، تحدید قدرت نامحدود شاه از طریق عدلیه، تفکیک قوا و برقراری نظام پارلمانی بود. اما تحول و ارتقای رعیت مکلف و فرمانبر به شهروند محق و مسئول که در اندیشه منورالفرکان روزگار ناصرالدین شکوفا شده بود و پس از آن در گفتمان مشروطیت به محاق رفت و پنهان شد، وجه دیگری داشت که آن هم دگرشدن حال و احوال عمومی زنان عصر قاجاریه از موجوداتی حجره‌نشین یا پرده‌پوش و موظف تنها به شوهرداری و فرزندآوری به انسان‌هایی آزاد و انتخاب‌گر فقط در دوره‌ای رخ نمود و مجال بروز و ظهور یافت که زنانی در شمار اندک ولی مصمم به پا خاستند و یا

^۱ "خواهران بیدار شوید" زبان زنان، شماره ۱۱، ربیع الاول ۱۳۳۸ (۸ اسامبر ۱۹۱۹)

انحراف بنیادی از عرف اجتماعی به مبارزه‌ای سخت طولانی دست یازیدند و پرچم جنبشی را که بعدها به نهضت زنان موسوم شد برپا کردند.

صدیقه دولت‌آبادی را می‌توان در زمره نخستین زنان همین نخله دانست که در زندگی شخصی خود ابتدا با شکستن حریم ازدواج تحمیلی و فرو ریختن تابوی اطاعت محض از شوهر، ساختار مردسالار خانواده را نشانه گرفت و حدود شصت سال به تکاپو در حوزه زنان پرداخت. او بر این باور بود که برای بیرون آمدن زنان از پستوی خانه‌ها و حضور فعال و مسئولانه در اجتماع و شرکت در تکاپوهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی باید تمهیداتی را به کاربرد که مهم‌ترین آنها سوادآموزی و اشتغال و طرد سبک زندگی قاجاری و برون رفت از چارچوب تحقیر و عقب ماندگی تحمیلی اما عادی شده برای زنان بود. وی خواهان بیداری جامعه زنانی بود که در خواب سازش فرو رفته یا در رخوت ترس یا تسلیم فرو افتاده بودند. خواهان بیداری وجدان مردانی که برای حفظ وضع موجود بیداری زنان را بر نمی‌تابند.

تجربه تاریخی نشان داده که جو اجتماعی سیاسی پسا انقلابی، فضایی تعمیم‌دهنده و یکپارچه‌نگر است و اعتنایی به عناصر تمایز دهنده ندارد. در واقع، فضای انقلاب همه چیز را زمخت و به ضرورت شرایط، دسته‌بندی و سیاه و سفید می‌کند و برای ساده کردن مفاهیم و در اثر شتابی که دارد، شکاف‌ها، طیف‌ها و سایه‌روشن‌ها یعنی تفاوت‌های پنهان اما بنیادین را نمی‌بیند. صدای انقلاب ناگزیر است برای تعاریف عجولانه

خود از بسیاری ویژگی‌های دقیق و سازمند صرف‌نظر کند. در این شرایط است که نظاره‌گر احساس می‌کند واژه‌ها سیال و در تعلیق و در تغییر اند، بی‌آنکه پیوندی با واقعیت عینی داشته باشند.

از این‌روست که دوران پسا انقلابی ما، هم‌داستان با فناوری‌های جدید رسانه‌ای، پدیده اطلاعات فشرده، مختصر و اغلب سطحی جای دانش عمیق را می‌گیرد و بدان بسنده است. بدین گونه است که با عنایت و در رعایت معضل کم دانشی ناگزیر در نوشتار دچار نوعی "عامه فهم" شدگی می‌شویم؛ در به کار بردن برخی اصطلاحات چندین بار فکر می‌کنیم و تردید داریم. از این دست است نام نبردن واژه "فمینیسم" که از ابتدا خوشایند بخش‌کثیری از جامعه نبوده و نیست، برای اشاره به آن می‌بایست آنقدر با مفاهیم جایگزین و معادل‌های خودساخته دور آن می‌چرخیدیم تا خود را از برچسب غرب‌زدگی و گرایش به مفاهیم وارداتی غرب مبرا کرده، عبارات دیگری را برای رساندن همان مفهوم به کار ببریم. حال آنکه مقصودمان و همچنین نیت پرهیزکنندگان از این واژه چیزی نبود جز معانی دقیق فمینیسم.^۱ بدون شک آن زمان که واژه‌ها از معنای اصلی خود تهی می‌شود، بحث‌ها پیرامون آن نیز توحالی می‌شوند. همین است که در تحلیل‌ها دچار نقصان می‌شویم.

۱. بارها مشاهده کردم بخشی از زنان ایرانی کاملاً در راستای این مفهوم سخن ورزیده و کنشگری نموده‌اند و مصرأ بیان داشتند که "البته ما که فمینیست نیستیم." گویی از آن یک معنایی مذموم متبادر و یا یک انگ تلقی می‌شود! و جالب اینکه این نوع پرهیز اغلب از جانب روشنفکرانی دیده می‌شود که خود درگیر مبارزه برای برابری زنان و مردان هستند. چنین موضع‌گیری‌هایی همانا نشان از عدم شناخت دقیق از این مفاهیم دارد.

"براستی که این تشخیص دولت آبادی هنوز نیز مصداق دارد که: بزرگتر درمانی که می‌تواند همه دردهای بدبختی نوع ما را علاج کند همانا معارف است..."^۱

فارغ از اینکه به جای نفی این مفاهیم کافی است، همین تاریخ معاصر خودمان را تورقی کنیم و بر آن تأملی؛ تا دریابیم پیش از مفاهیم مدرنی مانند فمینیسم، جنبش زنان، مطالعات و مطالبات زنان، افرادی بودند در این سرزمین که فراتر از فهم و درک و ظرفیت دوران خود، آشکارا علیه قوانین حاکم از حقوق حقّه هم‌نوع خود دفاع می‌کردند، زنانی بودند که در برابر اسارت و تبعیض‌های قانونی و فرهنگی بر ضد زنان و برای رفع آن خطر کرده و قد علم کرده بودند. برای این زنان روشن بین و به اصطلاح امروزی "کنشگر حوزه زنان"، اهمیتی نداشت که به چه عنوان و نشانی نامیده شوند، انگیزه‌شان آن قدر حیاتی و محکم بود که به روش‌های گوناگون و گاه فراتر از مقدورات زمان شان برای بهبودی موقعیت هم‌نوع مبارزه کنند. دقیقاً بر زمینه فراهم آمده از همین پیکار، امروز زنان مبارزات خود را تداوم بخشیده‌اند.

صدیقه دولت‌آبادی یکی از زنان پیشگام معاصر ایرانی است که صدای تظلم‌خواهی زنان سرزمین خود را نه تنها به حاکمان وقت بلکه به جهانیان رساند و راه تغییر تقدیر را برای هم نسلان خود و نیز زنان نسل‌های بعد هموار ساخت.

درعین حال مطالعه زندگی، تفکر و فعالیت این نسل که زمینه اندیشه‌ورزی امروز را فراهم کرده به شناختی دوگانه می‌انجامد. بدین

^۱ "خواهران بیدار شوید" زبان زنان، شماره ۱۱، ربیع الاول ۱۳۳۸ (۸ دسامبر ۱۹۱۹).

معنا که آشنایی با مسیرهای رفته و تجربه‌های دشوار زیسته و آزمون‌های نازیسته به دلیل موانع فکری و فرهنگی، احساس دوگانه‌ای برای نسل امروزی ایجاد می‌کند: همزمان مایهٔ سربلندی است و هم موجب افسوس. سربلندی و افتخار از اینکه افراد پیشگامی همچون صدیقه دولت‌آبادی به‌راستی در تفکر و آزادگی و شناخت حقوق انسانی خود و دانش روز پیشرو بودند؛ و اما افسوس از این منظر که بسیاری از آرمان‌های صدیقه به آرزوهای امروز زنان پیوند خورده و علیرغم تلاش‌های مستمر هنوز به فرجامی نرسیده و به حقی منتهی نشده‌است.

مجموعهٔ نوشته‌ها و نامه‌های خصوصی و رسمی دولت‌آبادی، مخاطب را به زوایای پیدا و پنهان زندگی وی می‌کشاند و روزه‌ای به روزگار پر از مشقت و محدودیتی که زنان آن دوران داشتند، می‌گشاید. گذری پر رنج و همزمان پرثمر صدیقه، مصداق راهی است که زنان فمینیست چه در شرق و چه در غرب متحمل می‌شدند تا از اسارتی که تاریخ به آنان تحمیل کرده رهایی یابند. شگفت‌آنکه در متونی که خواهید دید، گویی دولت‌آبادی با زبان جاری امروز و در بافتار اجتماعی و مختصات کنونی سخن می‌گوید و استدلال‌های حقوقی او برای برقراری تعادل جایگاه زنان و مردان دارای همان ویژگی‌ای است که در حال حاضر فعالان زن بر آن تکیه می‌کنند. اما دولت‌آبادی از سیارهٔ دیگر یا از فرهنگ غرب نیامده بود که با تمسک به نظریه‌های غربی نسبت به وضعیت زنان روزگار خود معترض باشد؛ بلکه وی به قدرت و توان

زنان هم وطن خود باور عمیق داشت و گره اصلی را در عدم خودباوری ناشی از عقب مانده نگهداشتن آنان می دید.^۱

دولت آبادی در خانواده ای آگاه و از بطن مبارزه سیاسی و فعالیت مشروطه خواهی برآمده و با اندیشه ناسیونالیسم رشد کرده بود. وی در نامه ای به دخترش می نویسد:

"... دختر جان ایران نامی ترین ممالک بوده است و اکنون گمنام ترین است. اگر تو با من بودی [و] روزی که وارد کنگره شدم و اسم خودم را ثبت کردم به عنوان نماینده زنان ایران، احساسات خانم های امریکایی را نسبت به من می دیدی خون گریه می کردی. در ظاهر فوق التصور خوشحالی آور بود. در معنا هر کلمه آن از دو هزار فحش به من سخت تر بود. مثلاً می گفت: "وقتی کاغذ شما رسید که یک خانم ایرانی به سمت نمایندگی حاضر است، ما اعضای خصوصی کنگره با هم رقص کردیم. این مدال و اسبابی که به شما تقدیم می کنم، این دفعه پنجم است که ما با خودمان به هر مملکت که رفتیم بردیم و منتظر نماینده ایران بودیم بالاخره بی ثمر پس بردیم. الحمدلله که حالا جای خودش را گرفت."^۲

شفافیت نوشته های صدیقه دولت آبادی، خواننده را با واقعیت روزمره وی آشنا می سازد و بی آنکه شخصیت وی را در هاله ای دست نیافتنی و چهره قهرمان گونه و دور از دسترس قرار بدهد، رفتارش را در کشاکش وقایع عادی زندگی می بیند. وی با اراده ای راستین با وجود بیماری مزمن

۱. "... هیچ شک نیست که مردان خودخواه و خودپسند بوده و هر خوبی را برای خود می خواهند. آیا ما زنان هم باید سکوت کنیم؟ نه! بس است سکوت و گوشه نشینی ما را به چاه نیستی انداخته. باید از دولت بخواهیم..." خواهران بیدار شوید "زبان زنان، شماره ۱۱، ربیع

الاول ۱۳۳۸ (۸ دسامبر ۱۹۱۹)

۲. ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ (۹ ژوئن ۲۶)

و معالجه طولانی و هزینه‌های گزاف، مدام در تب و درد و مضيقه مالی، در غربت و دوری از خانواده و وطن به سر می برد، با اینهمه در تصمیم‌اش برای اتمام تحصیل و کسب توانایی برای خدمت به هموعانش مداومت داشت. "نمی دانید چه می کشم از بی پولی" ... "بدانید من برای خرج یومیه معطلم و هم مقروضم" ^۱. وضعیت دشوارش را با هدف والای خود تحمل پذیر می کرد: "...زحماتم را تقدیم معارف نسوان می کنم، اگر مرا خواستید که یک ذره خاک وطن و بیچاره دختر هموطنم را به دنیای آباد دیگران نمی فروشم." ^۲

دلسوزی دولت آبادی برای وطن از طریق این‌همانی وطن به مادر تبیین می شود تا با این تشابه دل سخت شده هموطنان را به درد آورد:

"...ما فرزندان ایران تا کی و تا چند پریشانحالی و ستم کشی و بدبختی مادر (وطن) ناتوان خود را خواهیم دید؟...ما چندین سال است که یکی از لغات کثیرالاستعمال را در هرجا خوانده و می شنویم و آن واژه "خیانت" است!

آیا وطن ما آن قدر خادم ندارد که دست‌های خائنین را بریندد؟ اگر خدای ناکرده خائنین بیشتر از خادمین باشند و آنگاه چه باید کرد؟

راه رستگاری کدام است؟ درمان مادر (وطن) ناتوان چه می باشد؟

ای خواهران گرامی! شما می دانید که چندین قرن است برادران ما، ما را به خدمات مادر وطن نخواندند و بلکه راه نداده و سکوت

۱. "... اگر یک بدن از فولاد باشد، یک دفعه از پا در می آید...از شش ماه است بی پولم، به کلی بی پولم، مدرسه خرج مرا داده است. هفت هزار فرانک طلب کلز است از بابت خوراک و منزل. چطور رو دارم به اینها نگاه کنم؟ والله خوب مردمانی هستند! (ص ۱۲۰)

۲. نامه بدون تاریخ از سوربن

ما هم گناه عظیمی شناخته می‌شود و خودشان جز به افزودن بدبختی کاری نکردند...^۱

طرفه آنکه در شرایطی او اعتراض خود را به گوش سیاست‌مردان می‌رساند که یکه و تنها و در پوششی بی شباهت به دیگر زنان زمان ظاهر می‌شد و بی‌اعتنا به "خیرگی مردانه"^۲ و بی‌آنکه شرمسار از "خود بودن" خود باشد، زنانه مبارزه می‌کرد. شاید ابراز بی‌تفاوتی نسبت به خیرگی و زل‌زدن نگاه مذکر که آزار و مانع بزرگی برای زنان بوده و هست، به او قدرت سدشکنی در بافتار سنتی دوران می‌داد. "یکی از مهم‌ترین بدبختی‌ها همانا... تأسیس بیرونی و اندرونی بود که تاکنون بعد از هزار و کسری سال هنوز آن قانون جاری و جزء طبیعت ثانوی ایرانی شده..."^۳ مهم‌تر اینکه او همانجایی بود که باید باشد و آگاه از طبیعت شگفت‌انگیز زنانه و در تمامیت جنسیت خود بی‌آنکه بخواهد شباهت کاذب به مردان داشته باشد، مسلط و متعادل نقش کهن‌الگویی^۴ خود را ایفا می‌کرد. صدیقه خودش فرزند نداشت اما احساس و وظیفه مادری را تمام و کمال داشت و نسبت به خواهران کوچک‌تر خود ایفا کرد و نقش حیاتی در شکل‌گیری آنان داشت.

۱. "مادر ما ایران" زبان زنان، شماره ۳۱، شوال ۱۳۳۸ (۲۳ ژوئن ۱۹۲۰)

2. Male gaze: خیرگی مردانه، خیره بودن مردان

در نظریه فمینیستی، نگاه یا خیرگی مردانه به معنای ترسیم زنان و جهان در هنرهای تجسمی و از نگرش مردانه که زنان را به عنوان اشیای جنسی برای لذت بردن مرد نظاره گر معرفی می‌کند

۳. (عالم نسوان، سال ۱۲، شماره ۴، تیر ۱۳۱۱ ژوئیه ۱۹۳۲، صص ۱۴۵-۱۵۲)

۴. اشاره به وجوه متکامل زنانه و مردانه آنیما و آئیموس بنا بر نظریه کار گوستاو یونگ روانشناس سوئیسی.

صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۲۶۱ یعنی ۱۳۶ سال پیش متولد شد. در خطابه‌هایش در بارهٔ اقتصاد، سیاست و فرهنگ در عین حالی که نشان از احاطهٔ وی به تحلیل وضعیت کشور در دورهٔ خود دارد، حال دوران را می‌فهمیم و با خواندن آن با درد، در می‌یابیم که از روزگاری که او می‌زیسته چندان دور نشده‌ایم. ولیکن شاید از آزادگی و صراحت بیانی که او در زمان خود داشته بسیار دور شده‌ایم.

عمق یأس دولت‌آبادی را نسبت به مسئولین و مردم خود از اینکه از تجربیات تاریخی‌شان درس نمی‌گیرند تا از عقب‌ماندگی‌های یابند، در عنوان یکی از نوشته‌هایش "آیا ما آدم می‌شویم؟" می‌توان دریافت. در این نوشته می‌خوانیم:

"همیشه در دنیا هرچه شد، مانند گداهای تنبل کنار خیابان گیتی افتاده و دست خود را دراز کرده و با آه و ناله و گریه انتظار داشته و داریم که مردمان جهان بیایند و دست ما را بگیرند. همیشه از هر صدای بیرون یا مسرور یا ملول شده و می‌شویم. همیشه گوش به خبر و چشم به دروازه دوخته‌ایم. هیچ وقت نخواستیم روی پاهای خود ایستاده و سری تو سرها آورده و درد خود را خویشتن درمان کنیم. ... همین طور عوامانه همه برای دنیای دیگران و برای این و آن دیگری سر و سینه می‌زنیم.... یک وقت شاید ما بیدار شویم که آب از سر ماها گذشته و در دیار فنا خفه شده و لاعلاج دست و پای مرگ بزنیم. تمام این عمل و این بدبختی از بی علمی است. از بی دانشی است. از نفهمی است....."

کتاب حاضر از سال ۱۳۸۴ تاکنون در انتظار چاپ و نشر بوده‌است و سرگذشتی به درازای دو دهه را با خود به همراه دارد. از زمانی که خانم مهدخت صنعتی پیشنهاد آن را برای چاپ در داخل ایران به من داد تا به امروز که در دستان شما قرار دارد، پیچ و خم‌های زیادی از سر گذرانده

که اگرچه در حوزه نشر نمونه‌هایی زیادی نظیر این بوده، اما تنها با اراده و دلبستگی به تحقق چنین کارهای ارزشمندی است که ناهمواری‌های راه هموار و ممکن می‌شود. تلاشی که شاید ذره‌ای از کوشش و ایستادگی صدیقه دولت‌آبادی این بانوی بزرگوار در به ثمر رساندن آرزوهای روشنگرانه‌اش، تداعی کرده‌باشد.

نوشته‌های بی‌تکلف صدیقه مخاطب را با زندگی زنی مصمم هم‌نوا می‌کند تا در لابلای یقین و تردیدهایش به تفکر و اراده استثنایی وی در پیشبرد هدف‌های برابری خواهانه‌اش پی ببرد.

تفکری ماندگار می‌شود که در جریان چالش‌های دوران، خود را به‌هنگام کند و راه حل‌های به‌جا و مناسب زمان را طراحی و به آزمون بیاورد. همچون مسیری که دولت‌آبادی در مبارزات خود پیمود و برخاسته از اندیشه‌ای بود که در دوران ما نیز پویا و ماندگار است.

زیبا جلالی نائینی

پیشگفتار

به راستی در طول تاریخ حقایق رنگ می‌بازند و واژگون می‌شوند. آیا حقیقت است که دگرگون می‌شود یا زاویه دید ما است که در ارزیابی دگرباره آن تغییر می‌کند؟ آیا همچنان که سلول‌های بدن پیوسته پیر می‌شوند و می‌میرند و در این فرایند من از کودکی و نوجوانی و جوانی و... می‌گذرم و تغییر می‌کنم، باورهایم نیز دگرگون می‌شوند؟ من همان کودکی هستم که در عکس دسته جمعی خانوادگی (بنگرید به صفحه ۹۴۹) روی زمین نشسته است. دیگر هیچ یک از کسانی که روی صندلی‌ها نشسته و یا در ردیف عقب‌تر ایستاده‌اند، وجود ندارند. با برخی از آنان از راه نوشته‌های صدیقه دولت‌آبادی در این مجموعه آشنا خواهید شد. به جوان‌ها که خود را نشان می‌دهم باور نمی‌کنند، با تردید به شیارهای پمست صورتم می‌نگرند، انگار همیشه برای آنان بزرگ‌تر بوده‌ام، که حق با آنهاست، ولی زمانی، نه چندان دور، من هم کودک بوده‌ام.

بر این باورم که اگرچه شیوه نگاهم به دنیای پیرامونم از همان دوران کودکی شکل گرفته، ولی روبنای آن تحت تأثیر محیط مدام در حال دگرگونی بوده است. در تمام طول زندگی‌ام از فعالیت‌هایی که دولت‌آبادی برای آموزش زنان و آشنا کردن آنان با درک موقعیت خود در جامعه انجام داده بود، آگاه بودم. کانون بانوان و محل زندگانی او پیوسته یک جا بود. در نتیجه همه افرادی که با او ارتباط داشتند با رفت و آمدها، فعالیت‌ها و طرز تفکرش در آمیخته بودند. مطمئناً در بیست سال آخر عمر، او سالار و بزرگ‌تر خانواده دولت‌آبادی بود. از خود می‌پرسم چرا تا زنده بود نخواستم بیشتر او را بشناسم؟ بی‌شک عوامل متعدد و پیچیده‌ای بر

روابط افراد حکمفرماست. ساده‌ترین آن، این باور تاریخی است که چون افراد بزرگ‌تر همیشه با ما بوده‌اند، مخصوصاً هنگامی که هنوز با رفتن هیچ یک از اقوام نزدیک روبرو نشده‌ای و هنوز جوانی، باور نداری که روزی دست مرگ آنان را از دسترس دور خواهد کرد. حتماً دیدگاه اطرافیان نزدیک و گفتگوهای که بین بزرگ‌ترهای خانواده بدون توجه به کودکان ردوبدل می‌شود نیز تأثیرگذار است. بگذریم که از مادرم داستان‌های پُرملال دربارهٔ چگونگی گذران دوران کودکی، رنجی که از نداشتن پدر و دور شدن از مادر کشیده بود، شنیده بودم. در نوجوانی از بزرگ‌ترها، یعنی از منابع قدرت، از کسانی که تجربه داشتند، اظهار آگاهی می‌کردند و می‌خواستند راهنمایی‌ام کنند، می‌گریختم. دستاوردهای آنان را قبول نداشتم و ناآگاهانه می‌خواستم همراه شرایط اجتماعی که بزرگ می‌شدم، معیارها و ارزش‌هایم را بسازم و به کار گیرم.

چندین سال قبل هنگامی که به یادداشت‌ها و نامه‌ها و آنچه به صورت نوشته از مادرم به جا مانده بود نگاه می‌کردم، با مجموعه‌ای از نامه‌های صدیقه دولت‌آبادی که برای خواهرانش نوشته بود، روبرو شدم. با خواندن این نامه‌ها، از دیدگاه او نسبت به مادرم آگاه شدم. به عبارت دیگر، آن روی قضیه را هم دیدم. در ضمن متوجه شدم برخلاف تصورم او در جدا شدن والدینم از همدیگر هیچ نقشی نداشته است.

قبلاً با تجربه‌ای که خود از سرگذرانده بودم به این نکته واقف شده بودم که گویی بعضی از طرح‌ها نخواست و ندانسته در زندگی چند نسل از زنان خانواده‌ام (خاله، مادر و خودم) تکرار شده است. آن وقت بود که پی بردم چه حیف که با دیگر زنانی که از نزدیک می‌شناختم و در این تجربه در زمانی دیگر سهیم بوده‌اند، هم‌کلام نشده‌ام، هرگز از چگونگی نافرجامی پیوندشان آگاه نشدم و نخواستم بیشتر بدانم که انحراف از عرف اجتماعی برایشان چه عواقبی داشته است؟ آیا آن را سرآغازی برای به تنهایی گذشتن از پیچ و خم‌های هزار لای اجتماعی شناخته‌اند و یا دلیلی برای درک مسئولیت‌هایی که هر فرد جدا از جنسیت‌اش به عهده دارد؟ آیا جدایی آغاز رهایی از بار اطاعت‌ها و به میل

دیگری زیستن است و یا می‌توان با شناخت دقیق از اینکه از ازدواج چه انتظاری می‌توان داشت و از اینکه خودت را به دست سرنوشت بسپاری، بگریزی و حتی المقدور از ایجاد زخم‌های علاج‌ناپذیر بکاهی؟

از افسانه نجم‌آبادی سپاسگزارم که در ضمن دیدارها و گفتگوهای بسیار دربارهٔ چاپ این اثر امکان نشر و در دسترس قرار دادن آثار صدیقه دولت‌آبادی را فراهم کرد. وقت، علاقه، پشتکار و راهنمایی‌های او برایم وسیله‌ای شد که خودم و زنان فامیلم را بهتر بشناسم و چه بسا این خود سرآغازی باشد برای بررسی‌های همه‌جانبه و عمیق‌تر دیگران دربارهٔ پیشینهٔ پرتلاش یکی از زنان ایران در بطن جامعهٔ مردسالار. همچنین پذیریم که برقرار کردن ارتباط کلامی، شناختن هر چه وسیع‌تر نسل‌های گذشته از نظر زندگی خصوصی و یا فعالیت‌های اجتماعی و پژوهش در راه حل‌هایی که برای رشد اجتماعی تجربه شده، پی‌گیری و درک صحیح آن بتواند به شناخت بهتر خودمان بینجامد، از دوباره کاری‌ها بکاهد و همبستگی و همدمی لازم را برای رسیدن به اهداف مورد تأیید زنان سبب شود.

دربارهٔ صدیقه دولت‌آبادی

صدیقه دولت‌آبادی هفتمین فرزند حاج میرزا هادی (۱۲۴۷-۱۳۲۶ق) و خاتمه بیگم (وفات ۱۳۲۳ق، فرزند حکیم ملّاباقر) پس از شش برادر در اصفهان در سال ۱۳۰۰ق/ ۱۲۶۱ش/ ۱۸۸۲م به دنیا آمد.^۱ زبان‌های عربی و فارسی را نزد

۱. مادر خاتمه بیگم دختر ملّاعلی نوری حکیم معروف در حکمت اشراق بود. این زن با قدی بلند و اندامی لاغر، بسیار باسواد بوده و علاوه بر قرآن اغلب اخبار و احادیث را از حفظ داشته و در ضمن سخن به آنها استناد می‌کرده‌است. آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی گفته‌اند که «روزی برادرم میرزا احمد و من به دیدار جد مادری‌مان رفتیم. هر دو جوان بوده و تحصیلات‌مان را در علوم مذهبی تمام کرده بودیم. جد مادری‌مان با دیدن ما از جا برخاست و در گنج‌های را که حاوی کتاب بود و حتی پس از فوت پدرش باز نکرده بودند گشود. ملّاعلی نوری وصیت کرده بود که کتاب‌هایش را به اولاد باسواد خانواده‌اش بدهند و برای دخترش در آن گنج فقط دو لوله کاغذ

شیخ محمدرفع طاری و دروس دوره متوسطه را نزد معلمان خصوصی فراگرفت. در بیست سالگی با دکتر اعتضادالحکما ازدواج کرد. از این پیوند فرزندی به وجود نیامد و در سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م به دلایلی که برایمان کاملاً روشن نیست به جدایی انجامید.

حاج میرزا هادی در اواخر عمر، هنگامی که همسر اولش مریض و زمینگیر شد، دختر خردسالی به نام مرضیه (تولد ۱۳۱۲ق - وفات ۱۳۵۵ش) را برای انجام کارهای شخصی انتخاب کرد. پس از اجرای صیغه محرمیت، این دختر «مونس آغا» نام گرفت و پس از چندی، فخرتاج (۱۳۲۴ق - ۱۳۶۲ش) و قمرتاج (۱۳۲۶ق - ۱۳۷۱ش، مادر) به دنیا آمدند. پس از فوت حاج میرزا هادی، بزرگ کردن و به ثمر رساندن دختران کوچک پدر را صدیقه، خواهری که از مادر آن دو دختر بی پدر مسن تر بوده و فرزندی هم نداشت، به عهده گرفت.

صدیقه دولت آبادی در سال ۱۳۳۵ق/۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م در اصفهان دبستانی برای دختران به نام «مکتبخانه شرعیات» گشود. سال بعد انجمنی به نام «شرکت خواتین اصفهان» تأسیس کرد که فعالیت‌های آن در چگونگی تعلیم و تربیت زنان تأثیری مثبت داشت. همزمان با این فعالیت‌ها دبستانی نیز برای دختران بی‌بضاعت به نام «ام‌المدراس» باز کرد و مدیریت آن را به یکی از دوستان همفکرش، خانم مه‌رتاج رخشان ملقب به بدرالدجی، سپرد.

صدیقه خانم امتیاز نخستین نشریه خاص زنان در اصفهان را در بهار

بود. آن زن پس از اینکه تشخیص داد ما بواقع مستحق دریافت آن آثار هستیم، کتاب‌ها را بین من و برادرم تقسیم کرد. یکی از آن کتاب‌ها کتابی به نام حکمت بود که حاج میرزا یحیی آن را پیوسته با خود داشت و از مطالب آن استفاده می‌کرد. حاج میرزا یحیی پس از بیان این داستان خود جعبه‌ای زهوار در رفته حاوی کتاب‌های قدیمی روی میز گذاشته، محتوای آن را بین دو نوجوانی که آن روز به دیدارش رفته بودند - ناصر فرزند نصرالله و مهدی فرزند حسام‌الدین - تقسیم می‌کند. (بنگرید به پاورقی ۳، صفحه ۷۰)

خاتمه بیگم پس از شش دختر دیگر به دنیا آمده بود و با گذاشتن این نام می‌خواسته‌اند به کائنات بگویند که دست از این «شوخی» بشوید!

اطلاعات و خاطره از آقای ناصر دولت‌آبادی.

۱۳۳۷ق/۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م به نام زبان زنان از وزارت معارف آن زمان تقاضا کرد. نشریهٔ زبان زنان ماهی دو شماره به قطع وزیری منتشر می‌شد. وی این مجله را فقط برای بیداری زنان و مطلع کردن آنان از حقوق‌شان منتشر نمی‌ساخت، بلکه نشریه‌ای بود که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹م بین دولت‌های انگلیس و ایران، در زمان نخست‌وزیری و ثوق‌الدوله، نقش مؤثری ایفا کرد. تا آنجا که صدیقه دولت‌آبادی در سرمقاله‌ای مضافاً این قرارداد را شرح داد و این هشدار به قیمت گزافی برای مجله تمام شد؛ زبان زنان به دستور دولت سپهدار اعظم و حکومت سردار محتشم بختیاری به جرم «دُرفشانی» از طرف حکومت اصفهان توقیف شد.^۱ قبل از آن، مدت دو هفته محل اقامت صدیقه خانم هر شب در محاصره بود و مردان ناشناس در نیمهٔ شب با سنگ‌پرانی به شیشه‌ها و سروصدا در ایجاد رعب می‌کوشیدند.

صدیقه دولت‌آبادی پس از تعطیل زبان زنان به تهران آمد و بار دیگر زبان زنان را به صورت ماهنامه‌ای به قطع وزیری در ۳۲ صفحه منتشر کرد. وی در همین ایام (۱۹۲۱م) در تهران شرکتی به نام «انجمن آزمایش بانوان» تأسیس کرد و با کمک خانم درة‌المعالی، در جنبش علیه استفاده از کالاهای خارجی مُجدّانه شرکت کرد.

صدیقه دولت‌آبادی در فروردین ۱۳۰۲ برای معالجهٔ بیماری کُلّیه از راه کرمانشاه، بغداد، بیروت، و حلب به سویس و سپس به آلمان رفت و پس از چند ماه معالجه در برلن در مرداد همان سال عازم پاریس شد. در پاریس ضمن ادامهٔ معالجه، تحصیلات خود را ابتدا در مدرسهٔ بین‌المللی آلیانس ادامه داد، سپس در کالج شبانه‌روزی زنان^۲ دورهٔ سه سالهٔ تعلیم و تربیت را به پایان رساند و موفق به اخذ لیسانس در تعلیم و تربیت از سوربن شد.

وی در بهار ۱۳۰۵ (۳۰ مه تا ۶ ژوئن ۱۹۲۶) در دهمین کنگرهٔ «اتحادیهٔ

۱. زبان زنان، دورهٔ سوم، س ۲۳، ش ۱، آذر ۱۳۲۱، ص ۳ (ص ۲۴۳ همین مجموعه).

بین‌المللی برای حق رأی زنان»^۱ به نمایندگی زنان ایران شرکت کرد و در اواخر سال ۱۳۰۶ به ایران بازگشت. از هنگام بازگشت، بدون استفاده از چادر به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی مشغول شد. در مهر ۱۳۰۷ سمّت نظارت تعلیمات نسوان در وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به او سپرده شد و سال بعد به مدیریت کل تفتیش مدارس نسوان منصوب شد.

در ۱۷ دی ۱۳۱۴ هنگامی که رضاشاه در دانشسرای عالی رفع حجاب را اعلام کرد، از دولت آبادی به عنوان بانوی بی حجاب دعوت شد که در آن مجمع شرکت کند. سال بعد ریاست «کانون بانوان» که تا این زمان به عهده خانم هاجر تربیت بود به صدیقه دولت آبادی واگذار شد.

صدیقه خانم از آذر ۱۳۲۱ نشر زبان زنان را از سر گرفت. این بار مجله در همان قطع سابق ولی در ۴۸ صفحه منتشر می‌شد.

وی در سال ۱۳۲۶ بار دیگر برای معالجه عازم اروپا شد و با وجود کسالت در کنگره بین‌المللی «جامعه بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی»^۲ شرکت کرد و مقاله‌ای درباره پیشرفت زنان در ایران قرائت نمود.

صدیقه دولت آبادی در نیمه شب ششم مرداد ۱۳۴۰ بر اثر بیماری سرطان درگذشت و بنابر وصیت‌اش در جوار قبر برادرش، یحیی دولت آبادی (۱۲۷۹ق-۱۳۱۸ش)، در قبرستان کوچکی در قلعهک به خاک سپرده شد. سپس از سوی جمعیت‌های زنان، مجلس یادبودی برای وی در کانون بانوان برگزار گردید و با اینکه به سازمان زنان نیوسته بود، ولی این سازمان نیز در مراسمی برای بزرگداشت او، سنگ عظیمی بر گور وی نهاد.

1. International Alliance for Women's Suffrage

2. Women's International League for Peace and Freedom

دربارهٔ این مجموعه

مجموعه‌ای که در دست دارید شامل کلیه مطالبی است که توانسته‌ایم دربارهٔ خانم صدیقه دولت‌آبادی گرد آوریم. مطالب چاپ نشده و یا قبلاً چاپ شده، معرفی‌نامه‌ها، نامه‌ها، بعضی از سخنرانی‌ها، تلگرام‌ها، حکم‌های کار و حتی برخی از مطالبی که دیگران دربارهٔ او نوشته‌اند، تا آنجا که میسر بوده، همه را گرد آورده‌ایم. افزون بر آن کوشیده‌ایم تا با تماس با اقوام، دوستان و همکارانش، تا آنجا که امکانات ما اجازه می‌داد، یادمانده‌های در اذهان را هم بدان بیافزاییم. امیدواریم چاپ و در دسترس نهادن این مجموعه سبب شود هرگاه کسی خاطره‌ای یا مطلبی از او دارد که در این کتاب نیامده، برای ما بفرستد، یا با دیدن عکس‌ها نام افراد و همکارانی از او را که می‌شناسد و در این اثر موفق به معرفی آنان نشده‌ایم برای ما بازگوید. باشد که در چاپ بعدی گنجانده شود و یا در آرشیوی خاص برای جویندگان و علاقمندان شناختن راه پریشیب و فرازی که زنان ما پیموده‌اند باقی بماند.

این مجموعه شامل شش بخش است:

۱- نامه‌ها: این بخش با نامه‌های مربوط به نخستین سفر خانم دولت‌آبادی به اروپا شروع می‌شود؛ قسمت میانی نامه‌های خصوصی ایشان است. قدیمی‌ترین نامه‌ها، نامه‌ای است که قبل از مسافرت به خارج از ایران برای حاکم مرند نوشته شده است. این نامه بخصوص از دیدگاه زنورانه قابل دقت بیشتر است، زیرا هنوز نویسندهٔ نامه در خارج از کشور نزیسته. زنی است چهل ساله که به تجویز اطبا برای معالجه عازم دیار غرب است. آقایان اخوان نتوانسته‌اند بسرعت با ایشان همسفر شوند. دکتر رلان فرانسوی که طبیب خانوادگی است با تذکرهٔ شمارهٔ ۳۱۶ و امضای وزیر امور خارجه همراه اوست. از نامه بر می‌آید که چون با مردی نامحرم همسفر بوده، هنگام خروج از کشور بازداشت شده است. شیوهٔ اعتراض به بازداشت، دادن فهرست مخارجی که به علت بازداشت متضرر شده و اعتراض نسبت به بی‌حرمتی، که آن را جبران‌پذیر نمی‌داند، از مطالب خواندنی این نامه‌ها است. با آنکه هفتاد و پنج سال از این ماجرا می‌گذرد، هنوز

هم می توان این شیوهٔ برخورد های توهین آمیز را که ناشی از کوتاه بینی است، در جامعه مشاهده کرد. سال ها بعد همین تجربهٔ تلخ، به صورت مقاله ای در مجلهٔ زبان زنان منعکس شد و نویسنده تأکید کرد که ایجاد این مصائب به خاطر اتخاذی بوده است.^۱ وجه سومی از همین ماجرا در مصاحبه ای با خانم جواهر کلام بازگو شد که در بخش ششم این کتاب تجدید چاپ شده است.

هنگامی که نامه های خصوصی کسی مطرح می شود، معمولاً طیف وسیعی از افراد خانواده، دوستان، همکاران و احیاناً اشخاص سرشناس همزمان او را در بر می گیرد. در این بخش خواننده فقط با نامه های این زن به خواهران یا فرزندخواندگان و پدرم، عبدالحسین صنعتی زاده، روبروست. از روابط صدیقه با دوستان و افراد همسن و سالش بی خبریم. با ارتباط های عاطفی، عشقی و دلبستگی هایش بیگانه می مانیم. در لابه لای نامه ها می خوانیم برای «خانم مدیر» بتول کاوه، دوست و همکارش عکس و نامه فرستاده و از خواهرانش می خواهد که نامه را باز نکرده و نخوانده به دوستش برسانند. از محتوای نامه و یا دلیل اینکه چرا نامه را مستقیماً برای خانم کاوه نفرستاده بی خبریم. او هرگز نمی پنداشت که نامه هایش در دسترس همگان قرار گیرد؛ گرچه در دو مورد خواسته است که نامه را به عنوان سند نگه دارند. از محتوای نامه ها روشن است که متأسفانه تعدادی از نامه ها گم شده ولی آنچه باقی مانده قابل توجه است، زیرا نامه های خصوصی، خود سخن می گویند. با خواندن این نامه ها می توان به پیشینهٔ پندارهای زنی روزنامه نگار و مترقی پی برد، و از نخستین برداشت های او از شیوهٔ زندگی در غرب و چگونگی رویارویی او با غریبان آشنا شد. حتی در این نامه ها می توان به سرچشمهٔ تبعیض های جنسیتی پی برد و از خصومت نا آگاهان نسبت به افراد پیشرو نیز مطلع شد. این نامه ها شامل چهار دوران مختلف از ارتباط او با خواهرانش است:

نخست نامه های سفر اول به اروپا با تاریخ ماه های حوت و حمل، که شروع

۱. زبان زنان، دوره سوم، س ۲۴، ش ۶، مهر ۱۳۲۳، صص ۲۷ و ۲۶. (صص ۳۰۱ - ۳۰۲ همین مجموعه).

آن از بهار ۱۳۰۲ش (مارس ۱۹۲۳) است. لحن یا آوای این گروه نامه‌ها بیشتر از دیدگاه فرد بزرگسالی است که از دوری و تنهایی، کسالت و غربت نوشته است. راه و رسم نامه نوشتن و خوش نوشتن را به کوچک‌تران خود توصیه می‌کند و از خواهران نوجوانش می‌خواهد که بدون اجازه زن برادرشان (که دختران نوجوان تحت سرپرستی او می‌زیسته‌اند) آب نخورند و حتی به روضه‌خوانی هم نروند.

دوم نامه‌هایی که تاریخ میلادی دارد و حکایت از دوران تحصیل در پاریس، بی‌پولی، و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی نویسنده در آن دیار می‌کند. در این ایام که نزدیک به چهار سال طول کشید، قمر تاج، جوان‌ترین خواهر، با مردی که صدیقه قبل از مسافرت می‌شناخته و با او نامه‌نگاری داشته، ازدواج کرد و دو پسر به دنیا آورد. گاهی مخاطبان نامه‌ها، این زوج جوانند. او درباره روابط زن و مرد، چگونگی پرورش جسم کودک و آماده کردن کودکان برای خدمت به وطن توصیه‌هایی کرده است. شیوه نگارش نامه‌هایی که برای داماد خانواده نوشته شده متفاوت است. با وجود اختلاف سن، این نامه‌ها بیشتر شبیه مکاتبه بین دو دوست است. از مردان خانواده درباره فرستادن پولی که نزدشان گذاشته‌گله‌مند است و از این مرد جوان کرمانی برای فرستادن پول و اطلاعات درباره صنایع دستی داخلی کمک می‌خواهد و درباره مقاله‌هایی که در جراید آن دیار به چاپ رسانده و از تأثیر آن در خوانندگان می‌نویسد.

سومین گروه نامه‌هایی است که از تهران برای قمر، در سال ۱۳۱۳، زمانی که قمر از شوهرش جدا شده و با آخرین و کوچک‌ترین فرزندش به اصفهان رفته، نوشته شده است. این دسته از مکاتبات نشانگر دیدگاه زنی باتجربه است که نمی‌خواهد در زندگی آنان دخالت کند. به خواهرش می‌نویسد بهتر است در مذاکرات درباره جدایی دخالت نداشته باشد: «اگر تنها ماندنی شدی که می‌آبی پیش من و اگر باز برای بچه‌ها فداکاری می‌کنی که چه بهتر!» (ص ۱۲۴) خانم دولت‌آبادی، که متخصص تعلیم و تربیت است، نگران وضع نابسامان کودکی است که به سبب گسستگی خانواده، نزد پدر تنها مانده است. کاملاً روشن است که علاقمند بوده سرپرستی این کودک را به عهده بگیرد، ولی عوامل تثبیت شده در

ذهن جامعه مانع از اقدام سریع در این باره به نفع کودک می‌شود. و بالاخره چند نامه مختصر که بین ایشان که در تهران بوده‌اند و قمر که به دنبال کسب معلومات بیشتر در میان‌سال‌ی در انگلستان زندگی می‌کرده، در اواخر عمرشان رد و بدل شده است.

در بخش دوم اسناد مرتبط با توقیف دورهٔ اول زبان زنان و امتیازنامهٔ دورهٔ سوم آن جای گرفته‌اند. مقاله‌ها و دیگر مطالبی که در دوره‌های اول و سوم زبان زنان که یا به امضای صدیقه دولت آبادی بوده و یا از شواهد تاریخی دیگر مطمئن بوده‌ایم از اوست، در همین بخش گردآوری شده‌اند. ناگفته نماند که تقریباً بیشتر مطالب بدون امضایی که در این نشریه منتشر می‌شد هم از صدیقه دولت آبادی بوده است. مجموعه‌های دوره‌های اول و سوم زبان زنان که در دسترس ما بود، کامل نیستند و هیچ شماره‌ای از دورهٔ دوم آنکه در سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۰۰ش در تهران منتشر می‌شد، در اختیار نداشته‌ایم. شاید در آینده بتوان مجموعه‌های کامل‌تری فراهم آورد و با بازچاپ این نشریه به شناخت تاریخ زنان ایران یاری رساند.

مقاله‌ها، گزارش‌ها و سخنرانی‌های صدیقه دولت آبادی که در جرایدی غیر از زبان زنان منتشر شده بودند، در بخش سوم قرار گرفته‌اند. تعدادی از این مطالب همزمان با دوران اقامت وی در اروپا و فعالیت‌های فرهنگی‌اش در دوران تحصیل است.

در بخش چهارم، اسناد و مدارک فعالیت‌های صدیقه دولت آبادی در کانون بانوان گردآوری شده‌اند. از جملهٔ این اسناد می‌توان به نامهٔ صدیقه دولت آبادی به نخست‌وزیر وقت (دکتر مصدق) اشاره کرد که در آن خواستار تغییر در قانون انتخابات به سود حق رأی زنان شده بود. در ادامهٔ این اسناد، جزوهٔ کوچکی با عنوان آداب معاشرت در مجامع عمومی، از انتشارات کانون بانوان، که با همکاری میس دولیتل و خانم اشرف نبوی نوشته شده بود،^۱ یک نمایشنامه و پرده‌هایی

۱. در زبان زنان نیز سلسلهٔ مقاله‌های مشابهی به قلم خانم بویس به چاپ رسیده بود. برای

به‌جا مانده از دو نمایشنامه آورده شده است.

بخش پنجم به اسناد و مدارک استخدامی صدیقه دولت آبادی، شامل نامه‌های رسمی، احکام اداری و تقدیرنامه، اختصاص یافته است. در میان این اسناد، در نامه‌ای که به تاریخ ۱۳۰۹/۴/۳۰ به وزیر معارف نوشته شده، دولت آبادی به کارهایی که به عنوان مُفتش مدارس دختران انجام داده و چگونگی برنامه‌ریزی برای مربیان و دانش‌آموزان و کمبود حقوق در مقابل مخارج روزمره اشاره کرده است.

بخش ششم، خاطرات شخصی بعضی از نزدیکان صدیقه دولت آبادی، مطالبی که دربارهٔ او و زبان زنان در مطبوعات در زمان حیات و پس از فوت او نوشته شده بود را شامل می‌شود.

ما بدین نکته واقفیم که بین تاریخ‌هایی که جابه‌جا در نامه‌ها و مقاله‌ها و مصاحبه‌های خانم دولت آبادی و یادهای دیگران از او نقل شده، ناهمخوانی‌های وقایع و تاریخ‌ها موجود است. گذر زمان، تاریخ دقیق را از ذهن می‌زداید و تنها وقایع است که به سبب اهمیت‌شان به صور گوناگون در خاطرها می‌ماند. ما در این مجموعه کوششی برای رفع این ناهمخوانی‌ها و همخوان‌سازی آنها نکرده‌ایم. این ناهمخوانی‌ها خود گویای یادهای متفاوت از گذشته می‌تواند باشد که تعبیر و تفسیر آن از جمله کارهای پژوهشگران و تاریخ‌نگاران خواهد بود.

مروری کوتاه بر این مجموعه

حاج میرزاهادی، پدر خانواده، در کودکی به صدیقه گفته بود که هرگاه مثل برادرانش در صدد کسب علم باشد، با او نیز مانند پسرانش رفتار خواهد کرد.^۱ از

اطلاعات بیشتر راجع به خانم بویس و برخی دیگر از زنان امریکایی در ایران، بنگرید به مقاله مایکل زرنسکی با عنوان «زنان میسیونر امریکایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران». صص ۳۸۶۳، در مجله نیمه دیگر، ش ۱۷ (زمستان ۱۳۷۱)، ویژه «زن در دوره قاجار و انقلاب مشروطه»، به کوشش ژانت آفاری (پیرنظر).

۱. اطلاعات (بی تاریخ)، شماره مخصوص «۲۸ هزار روز از تاریخ ایران و جهان»، ص ۱ و ۸.

لابه‌لای آثارش علایق و تلاش‌هایش را در مُدت هشتاد سال زندگیِ مروّری کوتاه می‌کنم. این بررسی با نگاهی گذرا به سالشمار زندگانی و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی او بدین منظور است که برای آنچه در ذهنم به صورت سؤال مطرح است، پاسخی بیابم.^۱ چه خصوصیاتِ سبب می‌شود که او را پیشرو و علاقمند به جنبش زنان بشناسیم؟ مگر نه این است که آگاهی سرآغاز راهیابی است؟ آیا می‌توان به این پاسخ رسید که در ارتباط‌های بین دو نسل حقیقتی قلب شده و یا دیدگاه من است که در اثر گذشت زمان تغییر یافته و یا هر دو؟

۱- عشق به آموختن و آموزش دادن: نخستین مدرسه دخترانه را در سال ۱۲۹۶ش (۱۹۱۷م) به نام مکتب‌خانه شرعیات در اصفهان دایر کرد. اداره آن را به دست دوستش، بتول‌کاه، سپرد. در تأسیس مدرسه دیگری نیز به نام «ام‌المدارس» به مدیریت بدرالدجی رخشان یاری رساند. فخرتاج و قمرتاج هر دو شاگردان این مدرسه بودند. به تحریک برخی متعصبین بعد از چندی این مدرسه تعطیل شد، ولی سرانجام بار دیگر برای مُدت کوتاهی دایر گردید.^۲

به نظر می‌رسد که دولت‌آبادی کلید حل مشکلات زنان را در آموزش و استقلال اقتصادی آنان می‌دیده است. تحصیلات خود او، که پس از مسافرتش در میان‌سالی ادامه پیدا کرد، در زمینه تعلیم و تربیت بود و در صفحه ۱۰۸ از نامه‌های خصوصی می‌خوانیم: «حالا خودم را از آن وقتی که بیست هزار تومان داشتم غنی‌تر می‌دانم، چون پس از اخذ دیپلم دارالفنون پاریس که معدن علم دنیاست در هر جای دنیا بخواهم مُعَلِّم بشوم و به راحتی زندگی کنم میسر است».

او ضعف عمومی ملت خصوصاً زنان را به خاطر بیسوادی و بیکاری می‌داند. در نطق ۱۷ دی سال ۱۳۳۰ از دولت وقت (دکتر مصدّق) می‌خواهد که وزیر فرهنگ لااقل برای هفت سال در این پست بماند تا بتواند نتیجه برنامه‌ای را که

۱. برای بحث مُفَصَّل‌تر بنگرید به: مهدخت صنعتی، در مقاله «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق»، صص ۶۴-۷۶، مجله نیمه دیگر، ش ۱۷ (زمستان ۱۳۷۱)، ویژه «زن در دوره قاجار و انقلاب مشروطه»، به کوشش ژانت آفاری (پیرنظر).

۲. بنگرید به: خاطرات قمر دولت‌آبادی در بخش ششم.

برای آموزش نسل جوان ایران پیشنهاد کرده است ارزیابی کند. در آموزش معتقد به برنامه‌ریزی با توجه به هدف و ارزیابی بود. مواد درسی کلاس تربیت مادر و مربی را، پس از گذراندن چند دوره آزمایشی، برای ادامه تحصیل دختران پس از اخذ دیپلم پیشنهاد کرد. اکنون این نگرش در کشورهای غربی مورد توجه قرار گرفته و مربیان از خود می‌پرسند چگونه قبل از کسب تصدیق رانندگی لازم است که با قوانین و فنون مربوط به رانندگی آشنا شد ولی هنوز برای اجرای نقش مادری (و پدری) و پرورش جسم و روح کودک هیچ گونه آموزش مستقیم با توجه به مسئولیتی که بر عهده مادر (و پدر) گذاشته می‌شود ضروری نیست؟ از قمر می‌خواهد که با خواندن مطالبی که در نشریه زنان درج شده از فرزندش بهتر نگهداری کند و خود پیوسته به خواندن و نوشتن و برپا کردن جلسات همگانی بحث و گفتگو و سخنرانی سرگرم بود.

۲- همکاری با زنان دیگر: مسافرت به اروپا در ابتدا به منظور معالجه و رهایی از درد و تب صورت گرفته و ناتوانی جسمی پیوسته با او همراه بود. در کمتر نامه‌ای است که به آن اشاره‌ای نکرده باشد. برایم روشن نیست که آیا در ابتدای این قرن بین زنان مرفه ما مریض احوال بودن نوعی هنجار اجتماعی محسوب می‌شده، همچنان که در قرن نوزدهم در اروپا رایج بوده است؟ به عبارت دیگر منشأ جسمی داشته یا نقشی است که زنان ناخود آگاهانه ایفا می‌کرده‌اند؟

هر دو سفر به خارج از ایران به منظور معالجه بوده، ولی هر بار مسافرت با شرکت در کنگره‌های بین‌المللی زنان همراه شد و صدیقه از پیوستن به این گردهمایی‌ها و شناختن زنان ملت‌های دیگر و معرفی ایران و زنان ایرانی احساس افتخار می‌کرده است. در همان ایام یک مجله انگلیسی زبان، دو مقاله درباره او و زهره خانم حیدری به چاپ رساند^۱ و صدیقه نیز پس از مراجعت از سفر و انتشار

۱. بنگرید به:

Mary Winsor, "The Blossoming of a Persian Feminist" *Equal Rights*, Vol. XIII, No.36 (October 23, 1926). pp. 293_294; Zorah Khanoum Heidary.

دوباره زبان زنان مطالبی در زمینه معرفی زنان آزادیخواه کشورهای دیگر نوشت.

ایجاد تفاهم و همکاری با زنان دیگر پیوسته برایش میسر نبوده است. به نظر می‌رسد حفظ ظاهر در مقابل بیگانگان را بر حفظ دوستی بین همکاران ترجیح می‌دهد.

هنگامی که در کنگره بین‌المللی زنان برای صلح که در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷م) در پاریس تشکیل شده بود شرکت کرد، قبلاً مدارک نمایندگی خود را به تصدیق سفارت ایران در پاریس رسانده بود و با دیگر زنان ایرانی که بدون طی کردن این مرحله در همین کنگره شرکت کرده بودند اختلاف نظر پیدا کرد زیرا آنان را نمایندگان رسمی ایران نمی‌شناخت. در گزارشی از این سفر از دکتر فاطمه سیاح چنین نقل می‌کند: «این دولت عزیز که به ما هیچ حقی نمی‌دهد ما چکار به کار سفارت داریم؟» او در سخنرانی‌ها و سرمقاله‌ها بکرات تقاضای لغو قوانینی را می‌کرد که زنان را در ردیف دیوانگان و صغار قرار داده بودند. با وجود این به نظر می‌رسد که سخت بر این عقیده پایبند بوده است که مشکلات داخلی ما به خودمان مربوط است و خصوصاً خارجی‌ها نبایستی از آن مطلع شوند.

۳- داشتن افکار نو: نشریهٔ زبان زنان اولین نشریه‌ای بود که به مدیریت زنی نویسنده در شهر اصفهان در سال ۱۳۹۸ش (۱۹۱۹م) منتشر شد. پس از پنج هفته که از عمر این روزنامه گذشت، دولت آبادی در مقاله‌ای پرسید: «چرا زنان روستایی مجاز هستند بدون حجاب باشند و از آزادی بیشتری برخوردارند؟» میرزا احمد، برادر بزرگ او که مجتهد با قدرت شهر بود، از او خواست که بدون چون و چرا به کار انتشار نشریه خاتمه دهد. ولی صدیقه این پیشنهاد را نپذیرفت و راه چاره را در قطع رابطه با برادر دید. با سرمقالهٔ بعدی که دربارهٔ مرگ آزادی نوشته بود از طرف برخی متعصبین تهدید به مرگ شد. هنگامی که چاپخانه

"The Actual Feminism", *Equal Rights*, Vol. XIII, No. 39 (November 13, 1926), p. 315.

. برای برخی از این مقالات، بنگرید به بخش دوم این مجموعه.

محاصره شده بود، بنا به گفته خودش به لطف پروردگار، و با پوشش کامل اسلامی که قابل شناسایی نبود توانست از مهلکه رهایی یابد. در همین ایام، هنگامی که هنوز مدرسه رفتن برای پسران هم زیاد مورد قبول نبود، او از دولت خواست که در همه شهرهای بزرگ ایران برای تربیت مادران مدرسه باز کند. صدیقه نشریه را چون مدرسه ستیاری می دانست که همه جا می رود و یا آن را چون نسخه طیب بر سر بالین بیماران خانه نشین می فرستد تا در حدود امکان به بیداری و هوشیاری زنان مدد شده باشد.^۱

زبان زنان دو بار دیگر در سال های ۱۳۰۱ و ۱۳۲۱ در تهران به صورت مجله به طور نامرتب انتشار پیدا کرد. مطالب دوره سوم، مثلاً درباره دستاوردهای کلاس های کانون بانوان، با نوعی سنت گرایی همراه است. با اینکه همه جا از تساوی حقوق زن و مرد گفتگوست، ولی: «آنچه خانواده ها بدان محتاج اند خانه داری، شوهر داری، بچه داری، بهداشت خانواده، صرفه جویی، خوراک پزی و خیاطی موضوعاتی که همیشه در زبان زنان جای مخصوص دارند».^۲

به نظر می رسد که با وجود تمام افکار و رفتار فمینیستی سردبیر این مجله، ظاهراً آنچه زن ها باید بدانند فقط در چارچوب خانه، شوهر و بچه می ماند. از طرف دیگر در جشن اولین دوره فارغ التحصیلی رشته تربیت مادر که دروسی در همان زمینه خانه داری و صرفه جویی و شوهر داری در آن تدریس می شد، دولت آبادی نوشت: «مادران گوشه نشین و بی حق به دخالت در امور اجتماعی، رفته رفته لیاقت و استعداد خود را از دست داده اند و به همین جهت در قرن اخیر فرزندان ایران دیمی بار آمدند و علل دیگری هم سبب شد که پایه وطن پرستی مان سست گردد».^۳

۴- توجه به تربیت کودکان از ارکان زندگی او بود: از مفاد نامه های خصوصی کاملاً مشهود است که از پرداختن به فرزندان پدر احساس خوشحالی کرده و از

۱. زبان زنان، دوره سوم، س ۲۳، ش ۱، آذر ۱۳۲۱، ص ۳. (ص ۲۲۸ همین مجموعه).

۲. همان جا، ص ۴. (ص ۲۳۰ همین مجموعه).

۳. زبان زنان، دوره سوم، س ۲۵، ش ۳، خرداد ۱۳۲۴، ص ۱۴. (ص ۳۷۲ همین مجموعه).

دوری آنان و ندیدنشان در ابتدای مسافرت، سخت در اضطراب بوده است. آنها را به شکیبایی دعوت می‌کند، از دیدن ماه بیشتر دلتنگ قمر شده و در آرزوی بازگشت و در آغوش کشیدن آنهاست (ص ۴۴). با این وجود پیوسته از خواهران جوان‌تر انتظار داشت که از او اطاعت محض بکنند: «اگر ذره‌ای برخلاف رضای من رفتار کنی ترک‌تان را خواهم کرد» (ص ۵۲) و یا «اگر یک کلمه خلاف انتظار از شماها بشنوم به ارواح مادرم ترک ایران را می‌کنم» (ص ۵۳) و جای دیگر: «قمر هرگز در مقابل اراده و رأی من اظهار عقیده و میل نکرد». (ص ۹۵) افزون بر این، در جملگی نامه‌هایی که از تهران به قمر در اصفهان نوشت نسبت به بی‌سروسامان شدن کودکان او اظهار نگرانی کرده و معتقد بود برای خاطر بچه‌ها باید ساخت.

در مطالب مندرج در زبان زنان نیز پیوسته دربارهٔ جمعیت حمایت‌مادران و کودکان، چگونگی تهیهٔ لباس برای کودکان مستمند در ایام عید نوروز و کلاس خاص تربیت‌مادران می‌نوشته است. مثلاً: «دیانت‌مان متزلزل و آداب و رسوم و انسانیت و از همه بالاتر عزت نفس و اعتماد به یکدیگر را از دست داده‌ایم، اکنون راه علاج منحصر است به اینکه مادر تربیت کنیم تا آنها نسل آینده را در مکتب اولیه به طور شایسته تربیت نمایند».^۱

۵- بسیج زنان: زمانی که نخستین مدرسهٔ دخترانه در اصفهان دایر شد و نشریهٔ زبان زنان انتشار یافت، جمعیتی خاص زنان نیز به وجود آمد که با سرمایه‌ای که زنان گردآوری کرده بودند سه کارگاه کوچک بافندگی، که بافندگان آن فقط زن بودند، در سه شهر مختلف ایران دایر شد. در یزد پارچهٔ دستباف ابریشمی، در کرمان پارچهٔ پشمی و در اصفهان پارچهٔ کتانی می‌بافتند. تعداد زنانی که در این کارگاه‌ها کار می‌کردند در مجموع هفتاد نفر بودند.^۲ جمعیت دیگری که دولت آبادی در آن به عنوان دبیر فعالیت داشت، جمعیت نسوان وطنخواه بود که معرفی‌نامهٔ آن برای شرکت در کنگرهٔ پاریس در بخش اول آمده است. در این

۱. زبان زنان دوره سوم، س ۲۵، ش ۳، خرداد ۱۳۲۴، ص ۱۴. (ص ۳۷۲ همین مجموعه).

2. Heidary, "The Actual Feminism."

معرفی نامه چنین آمده بود: «اختیار می‌دهد در سوسیته‌های نسوان اروپا وارد شده و هرگونه مذاکرات به استثنای مذاکرات سیاسی نموده و روابط و دادیه لازم را اعمال نماید» (ص ۳۵).

افزون بر این، سال‌هایی طولانی از کار و زندگی صدیقه در ارتباط تنگاتنگ با کانون بانوان بود که با کمک دولت در سال ۱۳۱۴ به وجود آمد و پس از یک سال تا نزدیک به ربع قرن اداره آن به عهده صدیقه دولت آبادی بود. ابتدا کار را با گشودن کلاس اکابر برای زنان بزرگسال شروع کرد. سپس دبستان، دبیرستان، کلاس خیاطی، کلاس تربیت مادر و کلینیک‌های پزشکی برای کمک به بالا بردن سطح بهداشت زنان دایر کرد. او مشوق دانش‌آموزان در زمینه‌های مختلف، حتی نمایشنامه‌نویسی و بازیگری تئاتر، نوازندگی و ورزش بود. محل کار و زندگی او در کانون بانوان بود و هرگز غم آتش‌سوزی بی‌دلیلی که موجب از بین رفتن کتابخانه کانون و مدارکی که در گردآوری آن عمری سپری شده بود، او را ترک نکرد. در آخرین نامه‌ای که از او برای مادرم به جا مانده، بین رفتن به اروپا برای معالجه و پیگیری برای ساختن محلی برای کانون بانوان و باز کردن کلاس دوازدهم به منظور آماده کردن دانش‌آموزان برای ورود به دانشگاه مردّد است. عملاً مسافرت را به خاطر عشقی که به فراهم آوردن امکانات پیشرفت برای زنان دیگر داشت به تأخیر انداخت.

بزرگداشت روز ۱۷ دی و برقراری مراسم جشن‌های مربوط به آن، سخنرانی‌ها و نمایش فیلم هر ماهه، مراسم جمع‌آوری اعانه قبل از نوروز برای توزیع لباس بین دانش‌آموزان بی‌بضاعت و بالاخره تشویق همکاران و اعضای کانون بانوان و اقوام به خرید اوراق قرضه ملی و پرداخت یک روز حقوق، برخی از تلاش‌هایی است که برای کمک به دولت در مقابله با محاصره اقتصادی در دوره حکومت مصدّق صورت گرفت و هنوز هم خاطرات آن در اذهان باقی است. در واقع می‌توان گفت از زمان مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بین دولت و ثوق‌الدوله و دولت انگلیس در صفحات زبان زنان تا واپسین روزهای عمر از مبارزه علیه دخالت دولت انگلیس در امور داخلی ایران کوتاهی نکرد و پیوسته

در سیاست که جدا از زندگی نیست فعالیت داشت. به نظر می‌رسد در ابتدای جوانی، در شروع فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی همکاری و بسیج زنان دیگر را ضروری می‌شموده است و با اینکه بانوان را پیوسته به همکاری با هم دعوت می‌کرد، هرگز با جریان‌های سیاسی روز همراه نشد. از پیوستن به جنبش‌های چپ یا راست دوری گزید و به سازمان زنان هم نپیوست. شاید همین تک‌روی و عدم همکاری و قبول نداشتن دیگر زنان سبب شده که درخت بارور زندگانی او با وفاتش خشکید و کوشش‌هایش در راه آزادی زنان پیگیری نشد.

۶- ناسیونالیسم در بطن افکار و تلاش‌های او جای داشت: خانواده دولت آبادی از پیشروان جنبش مشروطیت بودند و زندگی کودکی صدیقه با تضاد بین ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه که حاکم اصفهان بود و پدرش دستخوش دگرگونی شد. خانواده به تهران مهاجرت کرد و امکان آموزش زبان فارسی، عربی و فرانسه و طبیعتاً گسترش بیشتر ذهنی و درگیری با تغییراتی که مملکت در اواخر سده گذشته با آن مواجه بود، برایش فراهم آمد. پس از فوت پدر به اصفهان بازگشت، از شوهرش اعتضادالحکما جدا شد و به فعالیت‌های اجتماعی پرداخت. در نامه‌ای که از آلمان به تاریخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۴۱ (۲۹ ژوئیه ۱۹۲۳) نوشته است (ص ۵۱-۵۲) می‌خوانیم: «از بس دلم هوای ایران را کرده بود نقشه ایران را به پرده اتاقم نصب کردم. دکتر آمد دید گفت به‌به، چقدر شما وطنپرست هستید. من خیلی میل دارم ایران را ببینم. گفتم بفرمایید بروید. گفت با شما می‌آیم. گفتم می‌خواهم تنها سفر کنم. گفت نرسید خانه شما نمی‌آیم. گفتم پس ایران نمی‌روید. گفت چرا ایران می‌روم. گفتم پس ایران خانه من است. گفت اِوا ببخشید. بله، می‌دانم ایران خانه هر ایرانی است و بیگانگان در آنجا مهمان هستند».

این شیوه نگرش در اغلب مکاتبه‌ها ادامه دارد. در نامه دیگر می‌نویسد: «تمام شهرهای اروپا که تا حالا دیده‌ام همه آباد و قشنگ‌اند ولی در اول نظر از شدت سیاهی در و دیوار، خواهر بزرگ آشپزخانه‌های ایران هستند و علتش زیاد بودن کارخانه است و به همین جهت در عوض توی مبال‌شان آینه قدی کار گذاشته‌اند.

با وجود این من آرزو می‌کنم مملکت ما همین‌طور آباد و سیاه بشود و دارای این اندازه صنعت و کارخانه باشد». (ص ۵۶)

نامه‌ها را ورق می‌زنم؛ می‌خوانم: «هرجا بروم با این دیپلم مُعَلِّم خواهم بود و اگر عُمُرِ دارم می‌توانم براحتی زندگی کنم اما قبل از اینکه از وطن خود امتحان کنم و ببینم زنان بدبخت ایران مرا لازم دارند یا نه رو به هیچ مملکت و ملّتی نمی‌روم... زحماتم را تقدیم معارف نسوان می‌کنم اگر مرا خواستند که یک ذره خاک وطن و بیچاره دختر هموطنم را به دنیای آباد دیگران نمی‌فروشم». (ص ۱۰۸)

در نامه‌ای به قمر می‌خوانیم: «تویی که می‌توانی به وسیله آن دست‌هایت که گهواره را می‌جنبانی به دنیای ایران خدمت کنی و نام نیک از خودت باقی بگذاری. خدمت من تو هستی که باید یک پسر برای فدایی بودن بواقع برای وطن تربیت کنی». (ص ۱۰۹)

و بالاخره در سخنرانی به مناسبت فروش اوراق قرضه ملّی، پولی را که برای مراسم کفن و دفن کنار گذاشته برای کمک به وطن به مصرف بهتر می‌رساند.

۷- به خود مطمئن بودن: شهامت و ایستادگی بر سر عقاید خود و نترسیدن گویی بخشی از تربیت نخستین او بود. این شهامت بعدها در مبارزات مربوط به رفع حجاب و سخنرانی در مجامع، بخصوص در شهر مذهبی قم بیشتر معلوم شد: «هنگامی که در مقابل روحانیان در صحن مطهر حضرت معصومه برای حاضرین از آزادی زنان و برداشتن حجاب صحبت می‌کردم انتظار نداشتم زنده جان به در برم». در ارتباط با همین روز شنیده‌ام که یکی از ناظرین اناری به طرف او پرتاب کرد. انار به میز خطابه برخورد کرد و آب قرمز رنگ آن به سر و صورت سخنران پاشید. سخنران بدون مکث به صحبت ادامه داد. همه کسانی که در آن روز در حرم مطهر جمع شده بودند تا شلوغ کنند، تحت تأثیر قرار گرفته و تا پایان جرأت نکردند مزاحمتی ایجاد کنند.

در صفحه ۲۸ اولین شماره از دوره سوم زبان زنان، خبری نقل شده است که حکایت از کمبود عرضه نان بین مردم، حق‌کشی و گرسنه ماندن مادر و فرزند

که در انتظار رسیدن نوبت و گرفتن نان در جمعیت ایستاده‌اند دارد. بیان این حقایق تلخ و همزمان شدن انتشار مجله با وقایع ۱۷ آذر ۱۳۲۱ (بلوایی که منجر به تیراندازی به طرف مردم می‌شود و خانه قوام السلطنه نخست‌وزیر را آتش می‌زنند و همه مطبوعات توقیف می‌شوند) سبب شد بار دیگر چاپ مجله دچار وقفه شود. انتشار آن پس از عوض شدن نخست‌وزیر وقت میسر گردید.^۱

مقاله «دیروز و امروز» مقایسه‌ای بین اوضاع قبل از شهریور ۱۳۲۰ و پس از اشغال ایران از سوی متفقین است. هر سطر آن بیان حقیقتی است جانکاه که شنیدن آن برای جامعه یا دولتی که به شنیدن انتقاد عادت ندارد خوشایند نبود. مقاله چنین پایانی داشت: «امیدواریم متفقین ما صدای بیطرفانه ما را که حقیقتاً زبان زنان ملت ایران است با گوش حقیقت‌نویس بشنوند و مطمئن باشند که ایرانیان باهوش و دانشمند در عین حالی که همسایگان و متفقین دولت‌شان را دوست دارند و احترام می‌گذارند خارجی را خارجی می‌دانند چه شمالی باشد و چه جنوبی، افراد نوع‌پرور و صلح‌طلب را محترم می‌شمارند چه مغربی باشند و چه مشرقی و حرف حق و حساب خود را بدون لفاف می‌گویند و احقاق حق می‌کنند چه در هنگام جنگ باشد و چه در آغاز صلح».^۲

من مرز مشخصی بین شهامت، راستگویی و وجدان داشتن نمی‌شناسم. تصورم بر این است که داشتن این صفات نوعی ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر دارند. صدیقه دولت‌آبادی پیوسته معتقد بود و به راستی اعلام کرده بود که رفع حجاب باعث آزادی زن نمی‌شود و معتقد بود که آزادی زنان در رهایی از قید جهل و بند اوهام و خرافات است. وی نوشت: «اول علم و تربیت باید، بعد آزادی و بی‌وجود آن دو نتیجه آزادی بر بادی است».^۳ ولی در عین حال، هنگامی که بار

۱. زبان زنانه دوره سوم، س ۲۴، ش ۲، خرداد ۱۳۲۳، ص ۲. (صص ۲۴۶ - ۲۴۵ همین مجموعه).

۲. زبان زنان، دوره سوم، س ۲۵، ش ۳، خرداد ۱۳۲۴، ص ۸. (صص ۳۶۶ - ۳۶۵ همین مجموعه).

۳. «جواب خانم صدیقه دولت‌آبادی به آقای ساسان کی‌آرش گیلانی!»، ایرانشهر، سال ۳، ش ۱ و ۲، ۲۵ جدی ۱۳۰۳ (۱۵ دسامبر ۱۹۲۴)، صص ۹۶-۹۲. (صص ۴۵۵ - ۴۵۲ همین مجموعه).

دیگر زنان تشویق به بازگشت به حجاب می‌شدند هشدار داد که این تلاشی است برای دور کردن زنان از فعالیت‌های اجتماعی.^۱

مهم‌ترین پیامی که از این بازنگری حاصل شد اعتماد به نفسی است که این زن پیشرو داشته است. در یکی از مقاله‌هایش می‌نویسد: «درد تو و دوی تو در تو است». (ص ۳۱۰) از قبل سرنوشت رقم زده نشده و کسی جز نگرش خود تو در چگونگی گذران عمرت نمی‌تواند تأثیر عمده بگذارد. قبول این مسئولیت که تو خود سرنوشت را در دست داری قدم استواری است به سوی آزادی و رهایی از سنت مظلوم‌نمایی. به نوشته او، «پیری و ناتوانی وقتی به شخص مستولی می‌شود که انسان خود را در برابر حوادث مظلوم و دنیا را ظالم تصور کند». (ص ۳۸۹)

۸- رویارو شدن با پیری و مرگ: در مجموعه نامه‌هایی که مانده است، اغلب گفتگو از پیر شدن، ضعف و کسالت و پیامدهای آن دیده می‌شود، ولی در عمل هرچه از عمر او می‌گذرد ایمان وی به خدا و راهی که در زندگی انتخاب کرده و در دنبال کردن آن از پای ننشسته بیشتر می‌شود. وی از خواندن نوشته‌ای به قلم ماه‌طلعت پسیان، تحت عنوان «خوشبختی»، چنان لذت می‌برد که آن را عیناً همراه با مقدمه‌ای در زبان زنان چاپ می‌کند. در این مقاله نویسنده بر بال خیال همراه جبرئیل در شروع روز به بهشت می‌رود و از خاطره عشق‌ها و دلخوشی‌های زمینی که هر یک در دورانی او را به خود مشغول داشته است، سرعت می‌گذرد و در آخر هنگامی که با موی سپید و چشم بی‌نور به پایان راه می‌رسد و هنوز هم در جستجوی خوشبختی است، به خود می‌آید و متوجه می‌شود که پیوسته خوشبخت بوده است. پایان این مقاله چنین است: «صدایی از پشت دریچه آسمان جواب داد، به یقین هر جا که خدا باشد خوشبختی نیز هست. اکنون تو ای آدمی! ای سعادتمند غافل و خوشبخت بی‌خبر! خوب ببانداش آنجا که خدا نیست کجا هست». ^۲

۱. «سخنرانی بانو صدیقه دولت‌آبادی»، زبان زنان، دوره سوم، س ۲۴، ش ۶، مهر ۱۳۲۳، صص ۲۵۷-۲۹۸ (صص ۲۹۸-۲۹۹ همین مجموعه).

۲. زبان زنان، دوره سوم، س ۲۵، ش ۴، تیر ۱۳۲۴، صص ۱۹-۲۱. (صص ۳۹۱-۳۹۲ همین

در مقاله دیگری پیری و ناتوانی را مترادف می‌داند و معتقد است که کمتر به پیر زنده‌دل و توانا برمی‌خوریم و می‌گویید اغلب پیران حسرت روزگار گذشته را می‌خورند، در حالی که «دانشمندی و زنده‌دلی توأم است، دانشمند طبیعت را می‌شناسد و می‌داند هر موجودی مولودی است و حتماً فنا می‌دارد. او می‌داند هر شاخی را ثمری و هر وجودی را خاصیتی باشد. اگر وظایف طبیعی را انجام داد زنده جاوید و مرگ برای دانشمند به منزله تغییر لباس است و از مُردن باک ندارد. دانشمند به مشکلات زمانه با نظر عمیق و دقیق می‌نگرد و چون پی به حقیقت برد هر مشکلی در نظرش آسان می‌شود».^۱

صدیقه دولت‌آبادی در خانواده و اجتماع قدرت طلب بود. از اطرافیان انتظار اطاعت محض داشت و به رعایت سلسله مراتب پایبند بود. او پیوسته مستمندان، کودکان و بیچارگان را یاری می‌کرد و سرسختانه معتقد به انجام وظایف بزرگ خانواده بود. شاید در جامعه مردسالار که موفقیت فقط قرین کسانی می‌شود که با قدرت عمل کنند راهی جز این نداشت و دقیقاً همین روش از فرزاندگی وی در بین همگنان کاسته است. از طرف دیگر اکنون پس از مطالعه این اوراق متوجه می‌شوم مریبان دوران خردسالی‌اش جملگی مرد بوده‌اند و آنچه از او خواسته شده ارائه فرهنگ مردسالاری بوده است.

او روزهای آخر عمر را با آرامش و در تنهایی سپری کرد. به دیدار کودکان فامیل که همانم پدر و برادرانش بودند علاقه خاصی داشت. از یکی از برادرزادگان خواست «احمد» را بیاورند تا او را ببیند. هنگامی که مادر و کودک به اتاقش وارد شدند از آنها خواهش کرد که زیاد نزدیک نیایند، زیرا از نوع بیماری آگاهی نداشت و نمی‌خواست آرزوی دیدار کودک سبب سرایت مرض شده و از این دیدار گزندگی نصیب کودک شود.^۲

مجموعه).

۱. «به دانش دل پیر برنابود»، زبان زنان، دوره سوم، س ۲۵، ش ۴، تیر ۱۳۲۴، صص ۷۸. (ص ۳۸۸ همین مجموعه).

۲. خاطره از خانم پریچهر دولت‌آبادی. (ص ۸۶۱ همین مجموعه).

روزی که از قبرستان قدیم که اکنون پارک کوچکی در کنار رودخانه قلهک است می‌گذشتم در کنار سنگ بی‌نامی که کنار جایگاه بازی کودکان قرار دارد لحظاتی مکث کردم و از باغبانی که مشغول آبیاری بود پرسیدم: «شما می‌دانید این سنگ از آن کیست؟» باغبان که مرد جوانی بود در جوابم گفت: «نمی‌دانم مال کیست ولی شنیدم قبر زنی بوده که جلوی سینما فرهنگ لخت می‌رقصیده است».

نمی‌دانم اینچنین برخورد با زنی که پیشرو آزادی و تجدّد در ایران بوده به خاطر زن بودن او و مقام اجتماعی زنان است یا به سبب تفاوت‌های فاحش فرهنگی با گروه بیشماری از مردم کوتاه‌بین و ساده‌اندیش است؟ در اینکه پیوسته او در پی کسب معرفت بود و کارش گسترش فرهنگ و باسواد و مطلع کردن دیگران بوده است شک ندارم. بدون تردید او خواستار بالندگی زنان بوده و از هیچ کوششی در این راه دریغ نورزیده و با هر گونه نفوذ اجنبی و زورگویی نیز مخالفت کرده است. می‌دانم که برگور برادر او که مرد است و در مشروطیت ایران و در نظام آموزش و پرورش (به قول دوست و بیگانه) مؤثر بوده نیز هیچ نشانی جز سنگچینی نیست.

در پایان از کلیّته کسانی که در به وجود آمدن و چاپ این مجموعه همکاری کرده‌اند، خصوصاً آقای ناصر دولت‌آبادی برای اطلاعات ذی‌قیمت خانوادگی، و آقای ناصر یوسفی در تصحیح پیشگفتار صمیمانه متشکرم.

در این مجموعه عموماً تاریخ‌های هجری قبل از ۱۳۰۰ش به سالشمار قمری و تاریخ‌های هجری پس از ۱۳۰۰ش به سالشمار شمسی آمده است. استثنایا سال‌های تولّد و وفات افراد خانواده دولت‌آبادی است که به همان گونه که در اوراق خانوادگی ضبط است آمده، یا آنهایی است که چند تاریخ معادل داده شده و یا تاریخ‌هایی که به یک سالشمار مشهور شده‌اند، نظیر معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس و یا قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله.

سالشمار زندگانی صدیقه دولت‌آبادی در پایان پیشگفتار به طور اجمالی شما را با تاریخچه زندگانی او آشنا می‌کند. برای آشنایی مفصّل‌تر به مطالبی که برای

یادبود چهلمین روز وفاتش از طرف کانون بانوان فراهم شده و در بخش ششم این مجموعه آمده است نگاه کنید.

مهدخت صنعتی

مرداد ۱۳۷۶

سالشمار زندگی صدیقه دولت آبادی

قمری	شمسی	میلادی
۱۳۰۰	۱۲۶۱	۱۸۸۲
۱۳۲۰	۱۲۸۱	۱۹۰۲
۱۳۲۶		
۱۳۳۵	۱۲۹۶	۱۹۱۷
۱۳۳۵	۱۲۹۶	
۱۳۳۶	۱۲۹۷	۱۹۱۸
۱۳۳۶		
۱۳۳۷	۱۲۹۸	۱۹۱۹
۱۳۳۸	۱۲۹۹	۱۹۲۰
۱۳۰۰		
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۹۲۱
۱۳۰۱		
۱۳۰۱		
۱۳۰۲		
۱۳۰۵	۱۳۰۵	۱۹۲۶
۱۳۰۶	۱۳۰۶	۱۹۲۷
۱۳۰۶		
۱۳۰۷		
۱۳۱۶		
۱۳۲۱	۱۳۲۱	۱۹۴۲
۱۳۲۶		
۳۱-۱۳۳۰		
۱۳۴۰	۱۳۴۰	۱۹۶۱
۱۳۸۱		

تولد

ازدواج با حسین اعتضاد

فوت پدر

بازگشت به اصفهان

باز کردن مکتبخانه شرعیات

گشودن اُم‌المدارس

ایجاد شرکت خواتین اصفهان

گرفتن امتیاز روزنامه زبان زنان

توقیف روزنامه به مناسبت مخالفت

با استقراض از خارجیان

جدا شدن از دکتر اعتضاد

بازگشت به تهران

تأسیس انجمن آزمایش بانوان

نشر مجدد زبان زنان به صورت مجله

مسافرت به اروپا

شرکت در دهمین کنگره بین‌المللی «حق رأی

زنان» در پاریس

فارغ‌التحصیلی از سوربن

مراجعت به ایران

استخدام در وزارت معارف و اوقاف

پذیرفتن مسئولیت «کانون بانوان»

انتشار دوره سوم زبان زنان

شرکت در کنگره بین‌المللی «زنان برای صلح و

آزادی» در پاریس

برگزاری برنامه‌های متعدد برای پشتیبانی از

حکومت دکتر مصدق

مرگ

بخش اوّل

مکاتبات رسمی و خصوصی

الف: تلگراف‌ها و نامه‌های رسمی مربوط به نخستین سفر صدیقه دولت‌آبادی به اروپا

دایرة قوای سرحدی	[نشان شیر و خورشید]
مورخه ۲۰ برج حمل [فروردین] ۱۳۰۲	قشون دولت علیه ایران
	تیپ سوار لشکر غرب

حضرت علیه عالیہ صدیقه خانم مدیر روزنامه زبان زنان
مطابق تلگراف تحت نمره ۳۱۲ حضرت بندگان امارت جلیله لشکر غرب
دامت شوکته شما باید درگیرند توقف نمایند تا صدور حکم ثانوی.
فرمانده قوای سرحدی [امضا]

* * *

فوری است

[از] طهران [به] کردند، جواب شماره ۱/۱۳۴، کلمه ۷۲

۲۲ حمل [فروردین]

همشیره محترمه صدیقه خانم! حضرت وزیر جنگ به شرح مرقومه تلگراف
فرمودند: (امیرلشکر غرب، همشیره آقای حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی،
نماینده مجلس شورا با همراهی دکتر رولان برای معالجه به سمت فرنگ عزیمت

نموده و درگیرند نظامیان مانع از حرکت مشارالیها شده قدغن نمایید چون برای معالجه است ممانعت را موقوف دارند. نمره ۸۷۹، وزیر جنگ رضا). البته رفع مزاحمت می شود.

علی محمد حسین - محل مهر تلگرافخانه.

* * *

[نشان شیر و خورشید] دایره قوای سرحدی

قشون دولت علیه ایران مورخه ۲۲ حمل [فروردین] ۱۳۰۲

تیپ سوار لشکر غرب

مأمورین عرض راه سرحدی

در این موقع که حضرت علیّه عالیّه خانم صدیقه خانم که به معیت دکتر رولان فرانسوی از برای معالجه عازم اروپا هستند لازم است در عبور مشارالیها همراهی و مساعدت را مرعی دارید که باکمال راحت به مقصد خود بروند.

فرمانده قوای سرحدی

* * *

لیله ۲۴ حمل [فروردین] ۱۳۰۲

حضور محترم حضرت حکومت جلیله نظامی قصر دام اقباله

نظر به اینکه یک کارت لدالورود توسط آقای ناصرخان و یک پاکت توسط یک نفر نظامی حضورتان تقدیم و مختصر راپرت کار خودم را دادم، البته مسبوقید که از ساعت دو بعد از ظهر امروز تا شش و نیم در قصر توقیف بودم، در این وقت که از توقیف خارج هستم لازم است شرح حال خود و گزارشات از کردند تا اینجا را به طور راپرت از نظر شریف بگذرانم چنانچه سواد این نوشته را به حضرت وزیر جنگ و مقامات دیگر خواهم فرستاد:

اولاً بنده قریب شش سال است مبتلا به مرض کلیّه و در یک ماه قبل به قدری سخت شد که تمام اطبای طهران علاج را در عمل دانستند و نیز عمل را در طهران خطرناک دیدند، در ایام عید نوروز به تجویز اطبا عازم حرکت شدم، چون

آقایان اخوان به هیچ وجه نتوانستند به این زودی حاضر بر حرکت و همراهی بشوند اما دکتر رلاند که چند سال است با فامیل من آشنا و طبیب خانوادگی بود و هم از حال بنده مطلع بود عازم مسافرت شد، نظر به اینکه اغلب اوقات درد شدید عارض و مجبور به بعضی عملیات و انژکسیون می شود صلاح چنین دیدند که به اتفاق او باشم و دولت هم تذکره مرا به طور فوق العاده نوشت در تحت نمره ۳۱۶ که به اتفاق دکتر رلاند برای معالجه عازم اروپا هستم. درین راه هم همه جا به طور شناسایی و با کمال امنیت عبور کردم تا شب سه شنبه ۲۰ حمل مقارن مغرب وارد کردند شدیم، در اطاقی بنده در زیر پتو خوابیده بودم که آقای علی اکبرخان یاور با نهایت عجله در را باز و وارد اتاق شدند و مرا فوق العاده از این طرز حرکت متعجب کردند، در صورتی که یک ساعت قبل نایب آمده بود، اسم و رسم مرا پرسید و تذکره مرا دید و رفت و من احتمال نمی دادم دیگر مانعی در کار باشد. از ایشان پرسیدم علت ورود ناگهانی شان چیست و ایشان کیستند؟ جواب دادند اسم من علی اکبر احمدی و شما کی هستید؟ گفتم من فلان کس و نوشته جات و تذکره و حکم وزیر خارجه و نوشته اطبا تمام را به نایب شما ارائه دادم، یک نفر مریضم برای معالجه می روم. ایشان شروع کردند بنده را مسخره کردن و اظهار داشتند که این حرف ها از شما پذیرفته نیست، تذکره تان را بدهید من ببینم، من خیال کردم آقا سواد دارند تذکره نوشته جات را دادم به دست ایشان. اما دادند یک نفر دیگر برایشان قرائت کرد. پس از آن گفتند اینها به هیچ وجه به من مربوط نیست. اگر نوشته وزیر جنگ دارید ارائه بدهید. گفتم ندارم چون که تذکره من معتبر و حکم وزیر خارجه را دارم، دیگر در تهیه حکم وزیر جنگ نشدم. گفتند من اینها را نمی شناسم و هم اینها را من ضبط می کنم. با کمال تعجب گفتم چطور ممکن است شما این کار را بکنید؟ گفتند می کنم تا ببینید. گفتم بسیار خوب پس یک نوشته بدهید که تذکره و حکم من نزد شما است و ببرید. گفتند همچو نوشته هم نمی دهم و هم شما اینجا محبوسید، نیز اتومبیل و دکتر هم توقیف شد. یاور با تذکره و حکم من رفتند. دکتر از عقب ایشان رفت، در آن ساعت خبر به امیر تومان نایب الحکومه داده بودند، ایشان آمده بودند و با هزار زحمت تذکره مرا گرفته و

رد کردند. شب را در اتاق در تحت نظر دو نظامی به سر بردم. صبح در موقع قضای حاجت با یک نظامی از اطاق خارج و داخل شدم. ظهر آن روز در جواب راپرت یاور، امیر لشکر غرب حکم کردند دکتر و اتومبیل بروند صدیقه بماند تا تکلیف او معلوم شود. البته این تلگراف و حکم توقیف من تنها برای خیالات خام یاور... [سه نقطه در اصل] خیلی مفید و موافق مقصود بود. اما دکتر بنا به وظیفه که عهده دار بنده بود و اینکه وزارت خارجه در تذکره من نوشته بود با دکتر می روم و سفارت فرانسه آن را امضا کرده بود، حرکت نکرد. اتومبیل که مسافر دیگرش یعنی یک زن روس بود و نوکر سفیر ایتالی هم که برای برگرداندن اتومبیل آمده بود داشت، مرخص کرده رفتند. تا ظهر سه شنبه در تحت نظر نظامیان بودم ولی دکتر آزاد بود. از بعد از ظهر نظامی برداشته شد، ولی توقیف بودم. عصر سه شنبه تلگرافی به آقای حاج میرزا علی محمد دولت آبادی^۱ اخوی کردم که حکم از وزیر جنگ گرفته ارسال دارند. روز پنجشنبه ۲ بعد از ظهر تلگراف اخوی به مضمون که در جوف است رسید. آقای یاور که هنوز میل نداشتند که من خارج بشوم در حضور یاور حسین خان و امیر تومان رئیس تلگراف بردند توی اتاق و مدتی با هم نجوا کردند. در آن وقت یاور حسین خان به امیر تومان گفت باز می خواهد یک ترتیبی جور بکنند. بعد از آن با هم آمدند بیرون و اظهار کردند این تلگراف کافی نیست، اما ممکن است فردا صبح شما را حرکت بدهم با یک نظامی تا قصر بروید، آنجا به راحتی بمانید تا تلگراف امیر لشکر برسد. از ایشان حکم برای مأمورین راه خواستم که - البته می دانستم همه کس در این حدود از قضیه آگاه شده بود - مبدا تولید زحمت بشود. حکم را پس از اصرار زیاد دادند و هم یک حکم به سلطان اسدالله خان نوشتند که فلانی را در قصر نگاهدارید تا تلگراف برسد. به علاوه یک نوشته دیگر در حضور من خطاب به سلطان اسدالله خان کردند که اکیداً قدغن می کنم از ورود و توقف صدیقه به حکومت نظامی قصر اطلاع ندهید. من پرسیدم چرا؟ گفتند: «برای اینکه دیگر او اسباب زحمت شما را فراهم نکند

۱. علی محمد دولت آبادی (تولد ۱۲۸۵ق - وفات ۱۳۴۱ق) سومین پسر حاج میرزا هادی، از مؤسسين حزب اعتدال و نماینده خرم آباد در دوره چهارم مجلس شورای ملی بود.

و نخواهد شما را نگاه بدارد و خودش مستقیماً با مرکز حرف بزند، حالا ماکه این طور مجبوراً این قدر به شما زحمت دادیم کافی است». من بخوبی فهمیدم که این آدم در لباس دوستی باز می‌خواهد یک نوع عداوت ظاهر کند. امروز وقت حرکت باز مدتی مرا معطل کردند و پس از رسیدن به اداره گمرک قلی‌خان سرجوخه حکمی از ناصرخان ارائه داد که باید یک نظامی دیگر توی اتومبیل بنشیند. شوهر هم بی‌نهایت در آنجا سختی کرد. ناچار شدم از او پرسیدم چه می‌خواهی؟! گفت پنج تومان بدهید تا نظامی را بپذیرم. برای آنکه خواستم غائله سر راه را خاتمه بدهم و از بیست نفر اشخاص راهرو گُرده که مرا احاطه کرده بودند و هر کدام به یک لحن مرا مسخره می‌کردند و متصل صدای مُقَصِّر مُقَصِّر به گوشم می‌رسید نجات یابم، فوراً پنج تومان را دادم و حرکت کردیم. وارد قصر که شدم دیدم تازه معرکه اینجا است و یک دفعه خود را در محاصره دیدم. در آن وقت چون فهمیده بودم که حکومت قصر با حضرت عالی است کارت را نوشته توسط جناب دکتر فرستادم. چند دقیقه گذشت، یک نظامی را با نهایت تغیر دریافت کردم که می‌خواست من و اسباب مرا حمل به سربازخانه بکنند. از دکتر سؤال کردم. گفت توقیف شد! باز بر حیرتم افزود که این چه وصفی است! بالاخره با کمال ضعف و نقاهت از اتومبیل خارج شده، تقریباً با بیست نفر نظامی که مرا احاطه کرده بودند از معبر عبورم دادند و جمعیت مردم از عقب سر من در مقام تفتیش بودند و پی‌درپی کلمات رکیک بود که به گوشم می‌رسید که در جواب سوالات مردم می‌دادند! که البته از ذکر آنها باید صرف نظر کنم. به هر صورت به فضیخ‌ترین شکل مرا به سربازخانه جلب کردند. دکتر را در آنجا توقیف دیدم و خودم با درد زیاد و حال سخت افتادم. دکتر بی‌نهایت عصبانی شد و اصرار کرد به سلطان احمدخان که یا مرا رها کنید یا بنویسید که تو هم توقیف هستی. هیچ کدام را نکردند. اما سلطان و ناصرخان ظاهراً از طریق ادب خارج نشدند، ولی از آنها خواهش کردم که کاغذ مرا به حضرت عالی برسانند. گفتند معذوریم. بالاخره حال بنده به قسمی سخت شد که مُشْرِف به موت بودم تا مقارن مغرب که تلگراف رفع توقیف ما رسید. از آنجا مرا به منزل سلطان آوردند که این شرح را از اینجا عرض

می‌کنم. خسارت مالی که در این راه به من رسیده از قرار ذیل است:^۱

پول اتومبیل اول که رفت، چهل؛ اتومبیل دوم از کردند، شصت و پنج؛ خرج تلگراف، بیست؛ جمع، صد و بیست و پنج

و البته خسارت جانی و آبرویی من جبران‌پذیر نیست تا در محاکمه فاعل این عمل محکوم بشود و آن مربوط به مرکز است. اما چیزی که از حضرت‌عالی درخواست می‌کنم اینست که چون یک شخص محترم فرانسوی که قونسول فرانسه بود در اصفهان و هم مُعَلِّم مدرسه طب بود در طهران برای خدمت به یک ایرانی دچار این اندازه زحمت شد، حضرت‌عالی که مأمور نظامی آخرین نقطه سرحدی ایران هستید لااقل از او استماله‌ای بفرمایید که شاید به مقامات خود این وضع ننگ آور را شکایت نکند. تا من بعدها در صدد علاج برای قسمت خودم بشوم.

با تقدیم احترامات، صدیقه

[در پشت صفحه] خواهش دارم این شرح محرمانه باشد تا خودم در مقام بشوم و از طهران اقدامات بکنند، یعنی سواد این نوشته به جراید یا غیره فرستاده نشود، ولی به مقتضای وظیفه خودتان اگر راپرت به مقامات مربوطه بخواهید مختارید. [در پایین پشت صفحه، وارونه] قونسول ایران در بیروت: میرزا محمدخان حسابی، پسر معزالسلطنه، در شام: عین‌الملک. [در پشت پاکت حاوی این اوراق] اسناد کردند و ظلم علی‌اکبر احمدی حاکم نظامی کردند که به امید پول مرا در آنجا توقیف کرد.

* * *

۱. در اصل ارقام به حساب سیاق نوشته شده است. با تشکر از John Woods برای کمک به قرائت ارقام.

جمعیت نسوان وطنخواه^۱

نمره ۱۶۴

۷ جدی [دی] ۱۳۰۲

سرکار علیّه عالیّه صدیقّه خانم دولت آبادی که سالها خدمات و زحمات عذیده برای معارف و بیداری و هوشیاری نسوان ایران متحمل شده‌اند و این اواخر که کنگره مهمّی از نسوان ایرانی به نام جمعیت نسوان وطنخواه تشکیل گردیده، مشارالیه‌ها که یکی از اعضاء مُبرّز و متعهد جمعیت است اینک در اروپا توقف دارند بنا به حسن ظن و اعتمادی که جمعیت نسوان وطنخواه ایرانی درباره ایشان دارد اختیار می‌دهد که معظم‌الیه‌ها از طرف این جمعیت در سوسیتته‌های نسوان اروپا وارد شده و هرگونه مذاکرات به استثنای مذاکرات سیاسی نموده و روابط و دادیه لازمه را اعمال نماید.

امضا و مهر جمعیت نسوان وطنخواه

* * *

جمعیت نسوان وطنخواه

نمره خصوصی

۲۹ جدی [دی] ۱۳۰۲

خواهر معظمه مکرمه عزیزم!

پس از استمزاج از سلامتی آن وجود محترم و شریف و تقدیم مراتب ارادت صمیمی تصدیع می‌رساند: مُدّت تقریباً یک سال است عزیمت فرموده‌اید، با آنکه که منتظر بوده که در این مُدّت از حال و مشاهدات و مجاری مقتضیات تا اندازه‌ای این خواهران خود را مستحضر فرمایید متأسفانه تاکنون هیچ اظهاریه‌ای نفرموده‌اید. ولی این بنده سلامت و حالت شریف آن حضرت علیّه را در هر مورد که امکان اقتضا نموده از حضرت آقای دولت آبادی مستفسر بوده و به مژده سلامتی آن وجود مبارک مشعوف بوده‌ام.

۱. امضای دو نامه زیر، برای ما روشن نیست، رئیس جمعیت نسوان وطنخواه در این زمان محترم اسکندری بود. شاید از او باشد. بر روی پاکت محتوی این نامه نوشته شده «مدرک نمایندگی من در کنگره انترناسیونال».

اینکه این مُدت تأخیر در انفاذ اعتبارنامه شده به واسطه آن است که محل توقف را نمی دانسته تا آنکه چندی قبل از حضرت مستطاب آقای حاجی میرزا سید یحیی^۱ سؤال، و آدرس را فرمودند به همان آدرس به تاریخ ۷ برج جدی ۱۳۰۲ ورقه اعتبارنامه با پست ارسال، چون آن شخص که پاکت را به پستخانه برده، سفارش ننموده بود بنا به تردیدی که حاصل شد که شاید نرسد علیهذا لازم گردید به وسیله این ذریعه مصدع و مطلب را شرح داده، تجدید ارادت نموده و عین آن اعتبارنامه را مجدد نوشته ملفوفاً تقدیم نماید. بدیهی است با عواطف نوع دوستی و وطنخواهی و علاقمندی آن حضرت اقدامات لازمه بهتر از آنچه انتظار داریم صورت خواهد پذیرفت.

در خاتمه بهترین احساسات قلبی و ادعیه خالصانه تقدیم و مترصد است که از گزارشات در اوّل ازمه امکان و از حالات شریف با اوّلین پست مطلع فرماید.
امضا

* * *

[نامه از ادوارد براون به صدیقه دولت آبادی]

سه شنبه ۱۴ تشرین اوّل [اکتبر] سنه ۱۹۲۴ [۲۳ مهر ۱۳۰۳]

Firewood,

Trumpington Road,

Cambridge.

خانم فاضله محترمه - چند روز قبل ازین به زیارت رقیمة کریمه آن فاضله مکرمه کسب شرف و افتخار نمودم ولی چون در سفر بودم تا به حال فرصت جواب نوشتن نبود، زهی همت بلند سرکار که به جهت ترفیه و تربیت عالم نسوان ایران به این همه زحمات سفر راضی شده اید تا فائده آن به خواهران ایرانی برسد، جناب اخوی سرکار خانم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی به نظر مخلص یکی از

۱. یحیی دولت آبادی (تولد ۱۲۷۹ق - وفات ۱۳۱۸ش) برادر صدیقه دولت آبادی.

اعاظم فضلا و دانشمندان ایران است و وقتی که اینجا تشریف داشتند چقدر از علم بی پایان ایشان مستفیض شدم و چه انوار آداب از چراغ معارف ایشان اقتباس نمودم، بسیار می خواهم بدانم که ایشان بنقد کجا تشریف دارند و به چه خدمت ها به نوع بشر مشغول می باشند، هر گاه به ایشان بنویسید خواهش دارم خیلی سلام از قول مخلص به ایشان برسانند، ان شاء الله در جمیع مقاصد عالیۀ خود موفق خواهید بود.

باقی السلام و ایام عزّت و جلالت مستدام و به کام باد،

مخلص دعاگوی

ادوارد برون

[امضا]

* * *

تاریخ ۱۳۰۶/۲/۱

نمره ۳۲۸۶

وزارت مالیه^۱

اداره عایدات

وزارت جلیله معارف

با نهایت احترام مراسلاتی را که صدیقه خانم دولت آبادی به کلنل ماک کرماک داده است، تلوّاً تقدیم می دارد. خانم معزی الیها چنان چه مسبوق هستید در فرانسه به تحصیل علم التدریس اشتغال دارد و امسال آخرین سال تحصیلیۀ مشارالیه در سوربون می باشد.

مطابق اظهاراتی که کلنل ماک کرماک نموده است در سنۀ ماضیه از بابت حقوق یا مخارج دیناری به مشارالیه داده نشده و در کمال عُسرت و پریشانی هرچه از سرمایۀ شخصی داشته، به مصرف ادامۀ تحصیلات خود رسانیده است. ایرانی های مقیم پاریس که از زحمات مشارالیه واقف می باشند به کلنل ماک کرماک اظهار نموده اند که مشارالیه با کمال جدّیت مشغول تحصیلات بوده و

رجاء واثق دارند که پس از مراجعت، وجود ایشان برای ایران بسیار نافع و ذی قیمت خواهد بود. خود کلنل ماک کرماک هم راجع به مراتب لیاقت و استعداد و مجاهدت مشارالیه نظریات بسیار خوبی دارند. نسبت به اشخاصی که برای خدمت به معارف وطن خود به این اندازه پشتکار و جد و جهد به منصفه ظهور می‌رسانند باید تا آخرین سرحد امکان تشویقات لازمه به عمل آید و امیدواری حاصل است که امر و مقرر خواهند فرمود و سایل پرداخت مخارج تحصیل هذه السنه معزی‌الیه را فراهم فرمایند. از طرف این وزارتخانه نیز از هیچ گونه مساعدتی مضایقه نخواهد شد.

از طرف وزیر [امضا و مهر وزارت مالیه]

* * *

سفارت اعلیٰ حضرت شاهنشاهی در پاریس^۱ مورخ اول اردیبهشت ۱۳۰۶

نمره ۱۰۹ مطابق ۲۲ آوریل ۱۹۲۷

مقام منیع وزارت جلیله امور خارجه

صدیقه خانم دولت آبادی همشیره آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی که برای تکمیل تحصیلات به خرج وزارت معارف به فرانسه آمده‌اند در کلژ فمین Collège Féminin مشغول تحصیل و امسال هم سال آخر تحصیلات ایشان می‌باشد. از قرار معلوم در این سال حقوقی که باید برسد، نرسیده و از این حیث خیلی دست تنگ و پریشان شده‌اند و در موقعی هم که کلنل ماک کرماک در پاریس بود با ایشان ملاقات و وعده داد که به رسیدن طهران اقدامی کرده و وجهی برای خانم مشارالیه بفرستند. چون وجه مزبور هنوز نرسیده، خانم دولت آبادی شرحی به این سفارت نوشته و تقاضا کرده‌اند که مراتب تلگرافاً به عرض اولیاء امور برسد ولی از آنجا که تلگراف برای سفارت غیرمقدور بود، مراتب را کتباً به عرض رسانده و مستدعی است مقرر فرمایند به وزارت جلیله معارف تأکید شود

۱. وزارت خارجه، سال ۱۳۰۶ ش، کارتن ۲۱، پوشه ۱۰.

که در این سال آخر که موقع ختم تحصیلات مشارالیها است از بذل مساعدت دریغ ننموده و در ارسال وجه...^۱ مبذول فرمایند. خاتمتاً مستدعی است این سفارت را هم از نتیجه قرین استحضار دارند که به اطلاع خانم دولت آبادی برسد.

اسد بهادر [امضا]

[حاشیه]: با ارسال سواد به وزارت معارف مراتب را استعلام دارید که زودتر

تکلیف متعلمه را معین نمایند. [امضا] ۱۳۰۶/۳/۸

* * *

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه^۲

اداره محاسبات

نمره ۴۳۴۷/۱۷۴۷

به تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۰۶

وزارت جلیله امور خارجه

در جواب مرقومه نمره (۲۸۷۴/۵۶۱) اشعار می دارد از قرار معلوم اخیراً تصویبنامه مبلغ ششصد تومان از محل اعتبار دولت صادر شده است که به دو قسط برای مخارج صدیقه خانم دولت آبادی پرداخته شود. شرحی هم وزارت جلیله مالیّه طی نمره ۳۲۸۶ متضمن سواد راپورت کلنل ماک کرماک در این موضوع نوشته بودند که ذیل نمره ۱۸۸۵ از تصویب پرداخت مبلغ فوق خاطر آن وزارت جلیله را مطلع نموده است.

یوسف مشار [امضا] [مهر وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه]

[حاشیه]: آقای مؤقر - با ارسال سواد مراتب را در جواب راپورت سفارت

پاریس اشعار نمایید. [امضا] ۱۳۰۶/۳/۲۸

* * *

۲۲ دسامبر ۱۹۲۷ [۳۰ آذر ۱۳۰۶]^۱

مقام محترم وزارت جلیله معارف دام اقباله العالی
مدّت چهار سال است که وطن را ترک کرده و به عشق خدمت به آینده آن،
در پاریس مشغول تحصیل علم معلّمی می‌باشم. هنگام حرکت از ایران، برای خرج
سفر و مدّت تحصیلی که در نظر داشتم، مبلغ چهار هزار تومان از مالیه شخصی
خود تهیه کرده، همراه آوردم. بدبختانه در ابتدای ورودم به اروپا، مریض شده و
مبلغ زیادی خرج شد.

بعد از دو سال توقّف در پاریس که مشغول تحصیل در کلژ زنانه بودم، از
وزارت معارف خواستند که من به ایران برگردم. چون هنوز کار خود را انجام نداده
و می‌خواستم که یک دوره علم معلّمی جدید را کاملاً ببینم لذا مقاصدی [را] که در
نظر بود به وزارت جلیله معارف نوشته و نیز گفتم که لازم است دو سال دیگر
بمانم. یک سال برای تمام کردن و یک سال بروم در دارالفنون پاریس برای دیدن
معلّمی علمی و پروفesوری فرانسه در خارجه. از طرف وزارت معارف تصویب
شد که برای این کار کمک خرجی به من بدهند از قرار ماهی پنجاه تومان در مدّت
دو سال محل آن را از صد و دو اعتبار وزارت معارف در سنه ۱۹۲۵ قرار دادند. در
ابتدا صد تومان و بعد پانصد دیگر برای من در سال اوّل رسانیدند.

در اوّل سال دوم آقای وزیر معارف به آقای حاج میرزا یحیی اخوی گفته
بودند که لازم است من به ایران بروم. در آن وقت اسم من [در] دارالفنون ثبت
شده بود و هم نمی‌خواستم زحمات سه ساله خود را بدون گرفتن نتیجه آخری گم
کرده باشم. به این جهت خیلی پریشان و مردّد بودم.

در آن وقت آقای فروغی وزیر جنگ در پاریس تشریف داشتند که از
مراحم‌شان بی‌حدّ ممنونم. به من نصیحت فرمودند که بمانم و کارم را به اتمام
برسانم. ایشان در موقع ورود خود به طهران مراتب را با آقای وزیر معارف
صحبت کرده، ششصد [تومان] دیگر را به من خواهند رسانید. حتی آقای وزیر

جنگ حاضر بودند که مبلغی به طور قرض به من بدهند تا از محل وصول کرده، دریافت دارند. من قبول نکردم، چون که در آن موقع برای معاش دو ماه پول داشتم و هم امیدواری تام داشتم که در ظرف دو ماه به من خبر از طرف ایشان خواهد رسید. اکنون پنج ماه می‌گذرد و هیچ خبر ندارم. تا آخر مارس، سه هزار فرانک برای پانسیون به کُلی بدهکارم. نیز چهار ماه دیگر تا آخر تحصیلاتم باقی است و هم مقداری برای اخذ دیپلم دارالفنون باید پرداخت. مخارج سفر و غیره هم به جای خود است. طبیعی است که مدت طولانی غیبت من از ایران مرا از کارهای شخصی به کُلی بیگانه کرده که به هیچ وجه از جزیی علاقه پدری که باقی است، استفاده کنم و عجالتاً راه هر خیالی برایم مسدود و در یک گرداب بی‌پایان گرفتارم...^۱ در این وقت مجبورم خاطر شریف را متوجه ساخته و بگویم که زحمت بی‌پولی در خاک بیگانه با خصایص فطری که هرگز نتوانسته‌ام تحمیلی بر احدی بکنم، فوق‌التصور مرا پریشان داشته به قسمی است که خود را در یک حال غیرقابل تصویری می‌بینم. روحم در عذاب است. چهار ماه دیگر به موقع امتحان باقی است و در این وقت باید بدون فوت دقیقه [ای] کار کنم و این بی‌تکلیفی به کُلی مرا مانع است. چیزی که قابل توجه و مهم است، این است که بایستی برای امتحان حاضر بشوم.

البته تصدیق می‌فرمایید که معارف نسوان ایران خیلی ناقص و مَرمت آن برای ترقی ملک و ملت لازم است. خیال می‌کنم یک زن ایرانی که به قدر کافی معلومات، دقت...^۲ و معلومات جدید اروپایی را دارا باشد با آشنایی به اخلاق، عادات و زبان وطن خود در معارف نسوان وجودش بی‌فایده نخواهد بود. چرا من وطنم را ترک کردم و رنج غربت را با هزار مشکلات دور از تحمل قبول نمودم. چهار سال است خود را به دست اولیای مدرسه داده، مانند یک شاگرد مکتبی معرفی و از هر اختیاری خود را محروم داشته‌ام؟ آیا نه برای شناختن روح یک معلومات بالاتری که امروز سر رشته تمدن دنیای آباد است، بوده؟ بدیهی است که

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. نقطه چین مربوط به اصل نامه است.

چهار سال اقامت در فرانس و دیدن دوره تحصیلاتم خیلی بیشتر از پیش به من قوه خدمت به معارف نسوان را داده است. خیال می‌کنم حضرت عالی می‌توانند در این موقع کمک بزرگی در این همراهی به نفع معارف نسوان بکنند اگر این هشتصد تومان عقب افتاده را به من برسانند تا بتوانم از قید پریشانی نجات یافته، بقیه تحصیلاتم را تمام کرده، با موفقیت کامل به وطن مراجعت و مشغول انجام وظیفه بشوم. کار من در آخر ثوئیه تمام و امیدوارم برای اول اکتبر در ایران باشم. مستدعی است جواب را تلگرافی مرحمت فرموده که در یک موقعیت بسیار پریشانی هستم.

در خاتمه مستدعی است احترامات لازمه و ادعیه خالصه‌ام را برای رسیدن به مقاصد عالیّه قبول فرمایند.

[امضای صدیقه دولت آبادی]

* * *